

WHY DO PEOPLE HATE AMERICA?

خلاصه کتاب چرا مردم از آمریکا متنفرند؟
ویژه مسابقه کتابخوانی به مناسبت ۱۳ آبان

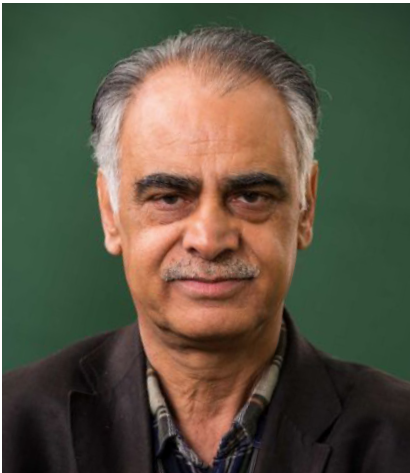
—Noam Chomsky

دانشگاه فنی و حرفه‌ای
استان کیلان

اداره امور فرهنگی دانشکده
فنی شهید چمران رشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضیاءالدین سردار، نویسنده و منتقد فرهنگی است که در حوزه‌های مختلفی چون «آینده پژوهی»، «نقد ادبی»، «روابط فرهنگی»، «نظریه انتقادی» و «مطالعات اسلامی» قلم می‌زند و در این حوزه‌ها



دارای بیش از ۴۵ کتاب تالیف شده از جمله آینده تمدن اسلامی (۱۹۷۹)، انتقام آتن (۱۹۸۸)، پست مدرنیسم و دیگری (۱۹۹۸)، شرق شناسی (۱۹۹۹)، از الف تا ی زندگی پست مدرن (۲۰۰۲) و... است. او متولد ۱۹۵۱ و دارای سوابقی چون عضویت در «کمیسیون حقوق بشر و برابری» و نگارش در نشریات متعددی چون «New Statesman»، «New Scientist»، «Nature» و برنامه‌سازی در شبکه‌های مختلف تلویزیونی انگلستان از جمله BBC و شبکه ۴ تلویزیون دولتی این کشور است و به این واسطه چهره نسبتاً شناخته شده‌ای در سطح بین‌المللی به شمار می‌رود.

یکی از پرفروش‌ترین کتاب‌های ضیاءالدین سردار در سطح بین‌المللی، «چرا مردم از آمریکا متنفرند» نام دارد که با همکاری مریل دیویس در سال ۲۰۰۲ به چاپ رسید. این کتاب مشتمل بر ۷ فصل و دربرگیرنده برخی از علل فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سیاسی نفرت مردم جهان از دولت ایالات متحده آمریکاست که توسط انتشارات امیرکبیر به چاپ رسیده است. گوشه‌ای از دیدگاه‌های وی پیرامون ماهیت استعماری آمریکا را به صورت چکیده و خلاصه شده در اختیار خوانندگان محترم قرار می‌گیرد.

دلایل اقتصادی

ایالات متحده ثروت جهان را از طریق ۸ شیوه دستکاری انباشت می‌کند:

ایالات متحده ثروت بومی خویش را از طریق ذخیره‌های بقیه جهان بدست آورده است. طبق نظر ادمایو، مدیر اتاق فکر لندن، بنیاد اقتصادی جدید، از زمان سقوط استاندارد طلا، ایالات متحده از منافع رهبری پول رایج بهره مند شده است. این بدین معنی است که ایالات متحده از منافع حق ضرب، یعنی پول آزاد، رواج دلار به عنوان پول رایج در سرتاسر دنیا سود می‌برد. این کشور از این حق که می‌تواند نرخ بهره را در داخل کشور خود بالاتر از نرخ جهانی تعیین کند، سود می‌برد. یکی از این آثار فاجعه آمیز، در سال‌های نخست سیاست‌های مالی ریگان و تاچر روی داد. ایالات متحده با بالا بردن نرخ بهره به فروپاشی مالی مکزیک شتاب بخشید و بحران قروض جهانی را دامن زد که اثرات بسیار منفی بر کشورهای فقیر گذاشت. از آن به بعد بسیاری از کشورها در دام قروض گرفتار شدند. بسیاری از این کشورها در دور باطلی افتادند که یا باید پول رایج خویش را به حالت شناور در می‌آوردند، یعنی اتخاذ موضعی سرسختانه در مقابل دلار، ین و یورو یا وابسته کردن آن به دلار که به دلاری کردن معروف شد و تاثیر هولناک خود را بر آرژانتین گذاشت. زمانی که کشورهایی همچون آرژانتین در قرض غوطه ور گردیدند، به مساله‌ای به نام انتقال سرمایه مبتلا شدند (حدود ۱۳۰ میلیارد دلار که تقریباً با مجموع بدهی آن برابر بود) یعنی معادل پولی که نخبگان تحصیل کرده آمریکایی شان از کشور خارج کرده و به داخل بانک‌های ایالات متحده انتقال دادند. دام بدهی معادله ساده‌ای است که کشاورزان کوچک ایالات

متحدہ را نیز گرفتار کرده است. آنها به گرفتن وام جهت سرمایه گذاری برای توسعه و نیز تامین نیازهای شان و خرید بذر، تشویق می شوند اما نمی توانند با متصدیان بزرگی رقابت کنند که هم از نظر وسعت از آنها برترند و هم در برخورداری از منابع بر آنها پیشی دارند و در نتیجه قادرند تولید و بازار را تحت کنترل خویش درآورند. بنابر این بار بدهی سنگین تر می شود و کشاورزان خرد کشورهایی چون ایالات متحده، علی رغم اینکه سخت کار می کنند، بیش از آنکه سود ببرند، بدهکار می شوند.

ایالات متحده کنترل دموکراتیک دو سوم جمعیت جهان را بر سر نوشت اقتصادیشان را انکار می کند. بیشتر مردم جهان نمی توانند در مقابل صندوق بین المللی پول سخنی به زبان آورند و از قدرت اندکی برای ایجاد تغییری مثبت در سازمان تجارت جهانی برخوردار هستند. مخصوصا سیاستهای مرتبط با وامهای صندوق منجر به مالکیت و تسلط و تسلط خارجی بر اقتصاد آنها، مخصوصا در بخشهای تولیدی و مالی می شود. به عنوان مثال بعد از بحران آسیای جنوب شرقی صندوق با اصرار ایالات متحده شرایطی را بر تایلند و کره جنوبی تحمیل کرد که آنها مجبور بودند مالکیت خارجی بیشتری را بر اقتصادشان تحمیل کنند. این استراتژی اصلی صندوق بود که شامل سودهایی بیش از شرایط عادی اقتصادی می شد (از قبیل بالا بردن نرخهای ارز، کاهش در هزینههای دولت، رشد اقتصادی و کسری حساب جاری) در این رابطه از تایلند خواسته شده به بانکهای خارجی اجازه دهد از شرایط برابری با بانکهای داخلی برخوردار باشند. از طریق این شرایط وام دهی شرکت های فناوری و تجاری ایالات متحده به مالکیت بانکها، نهادهای مالی و بخش های کلیدی تکنولوژیک در جهان در حال توسعه به صورت کامل یا نیمه، پایان دادند.

ایالات متحده آزادسازی تجاری را یک سویه و آن هم در جهت دسترسی آزاد شرکت های تجاری و چند ملیتی ایالات متحده تفسیر می کند. آزادسازی تجاری که به معنی از میان برداشتن یا کاهش موانع در مقابل تجارت بین المللی کالاها و خدمات است، از دهه ی ۱۹۸۰ رشد یافته است. مطابق با موافقت نامه ی سازمان تجارت جهانی در محصولات کشاورزی (AOA) و برنامه های تطبیقی ساختاری تحمیل شده از سوی صندوق و بانک جهانی (SAPS) کشورهای در حال توسعه ملزم به اعمال تغییرات عمده در سیاست های غذایی و کشاورزی خود و گشایش درهای اقتصاد خویش بر روی واردات غذاهای ارزان قیمت و کاهش حمایت از کشاورزان خویش شده اند. در حالی که AOA خودش اعضای سازمان تجارت جهانی را ملزم به کاهش ۲۴ درصدی تعرفه ی واردات غذا در طول ۱۰ سال می کند، اما SAPS خواستار اقدامات لیبرالیستی بسیاری از قبیل خصوصی سازی شرکت های دولتی و حذف یارانه ها و کنترل قیمت ها و از بین بردن مرزهای بازار است. ظاهر قضیه آن است که سازمان تجارت جهانی و موافقتنامه آن از طریق اجماع و مشارکت خود کشورهای در حال توسعه شکل گرفت. در واقع تمام موافقتنامه توسط ایالات متحده و اتحادیه اروپا تنظیم شده بود. AOA را فعل کلاهبرداری توصیف کرده اند که فقر روستاییان را تشدید کرده و معاش های خرد را نابود می کند. این امر ایالات متحده و اتحادیه اروپا را قادر می سازد تا اجناس خویش را با قیمت ارزان تری به کشورهای در حال توسعه بفرستند که این امر به علت عدم قابلیت رقابت از سوی کشاورزان این کشورها به از دست دادن کارشان منجر می شود. صادرات ارزان از طریق کانال های تجاری وارد شده و از طریق دامپینگ مواد غذایی فروخته شده به قیمت پایین تر از قیمت تولید که برای هماهنگی مازاد اعمال شده صورت می پذیرد. بنا بر این کشاورزی

بومی نبود شده، تولید مواد غذایی داخلی ورشکست گردیده و امنیت غذایی این کشورها به طور جدی وجه المصلحه قرار می‌گیرد. این داستان از یک کشور به کشور دیگر تکرار می‌شود.

ایالات متحده نوعی نوعی از آزادی اقتصادی را به پیش می‌برد که در عمل آزادی اقتصادی افراد فقیر را از بین می‌برد. این عمل کشورهای در حال توسعه را در تنگنایی گرفتار کرده است: از یک سو، ایالات متحده زمینه را برای ورود آزادانه تجارت فناورانه خود و تسخیر بازارهای جهانی باز می‌کند و از سوی دیگر، تلاش‌های کشورهای در حال توسعه را مبنی بر توسعه محصولات و صادرات خویش، و جلوگیری از وابستگی شان به بازار ایالات متحده متوقف می‌کند. این چیز است که اقتصاد بازار آزاد نامیده می‌شود. این فرآیند زیر لوا و ماسک نفو لیبرالیسم صورت می‌پذیرد که در اصل بازگشتی است به اقتصاد لیبرال یا "سه فر" قرن نوزدهم که مطابق با آن دولت باید تا حد امکان از دخالت در فعالیتهای اقتصادی خودداری کند. در حالی واقع امر آن است که دولت در ارتقای موقعیت شرکت‌ها و نیز تجارتش نقشی قاطع دارد. بنابر این تجارت ملقب به آزاد که توسط سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول به صورت تهاجمی ایجاد شده به تعبیر "اندرو سیمز" رئیس برنامه اقتصاد جهانی در NEF: "اندک چیزی بیش از یک راهزنی در بزرگراه است که تنها موجب منتفع شدن ثروتمندان و آسیب پذیرتر نمودن فقرا در برابر نا امنی غذایی می‌شود." در نتیجه سیاست‌های ایالات متحده ذیل جهانی شدن، کشورهای فقیر روزانه چیزی نزدیک به ۲ میلیارد دلار در تجارت جهانی از دست می‌دهند. ۳۰ هزار نوزاد به علت بیماری‌های قابل پیشگیری می‌میرند و ۶۰ میلیون دلار از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند در قالب بدهی منتقل می‌شود.

ایالات متحده به صورت سیستماتیک تلاش‌های کشورهای کمتر توسعه یافته را برای مبارزه با فقر و تغذیه مردم خویش از بین می‌برد. این کشور تعرفه‌های سنگینی را بر محصولات کشاورزی کلیدی نظیر برنج، شکر و قهوه بسته است. به عنوان مثال برای بادام زمینی بیش از ۱۰۰ درصد تعرفه اعمال کرده است. این محدودیت‌های تجاری باعث شده که کشورهای فقیر در مبادلات تجاری سالیانه خویش سالانه ۲ و نیم میلیارد ضرر کنند. تاثیرات کلی این امر چیزی کمتر از فاجعه نیست. به عنوان مثال در هائیتی آزادسازی بازار برنج همراه با افزایش واردات یارانه ای ایالات متحده، علاوه بر آنکه تولید برنج داخلی را از بین برده و کشاورزان بی شماری را بیکار کرده امنیت غذایی ملی این کشور را نیز از بین برده است.

ایالات متحده، از کشورهای کمتر توسعه یافته کلاهبرداری کرده و موجب افزایش فقر آنها می‌شود. به عنوان مثال، ملاحظه بفرمایید پیمان رشد و فرصت آفریقا (AGOA) که در اکتبر ۲۰۰۱ به امضای جرج بوش رسید، چگونه از کشورهای آفریقایی کلاهبرداری می‌کند. مطابق با پیمان مذکور اقتصادهای آفریقایی امکانی می‌یابند تا در ازای اعطای امتیازات انحصاری به ایالات متحده و شرکت‌های آن، تولیداتشان را بدون تعرفه و محدودیت در سهمیه به بازار ایالات متحده ارسال کنند. کشورهای آفریقایی در عمل به چه چیزی رسیدند؟ دولت ایالات متحده تنها به آن دست کالاهای آفریقایی اجازه دسترسی اعطا کرده که می‌دانست هیچ تاثیر منفی بر تولیدات ایالات متحده ندارند. بنابر این کالاهای نظیر برنج و قهوه که برای کشورهای آفریقایی دسترسی بدون تعرفه برای منسوجات و لباسهایشان پیشنهاد کرده بودند، اما تنها محصولاتی که از پارچه و الیاف ساخته شده در ایالات متحده به دست می‌آیند، توانایی دسترسی به بازار ایالات متحده را خواهند

داشت. تولیدات پارچه ای که از مواد اولیه در آفریقا یا نقاط دیگر جهان استفاده کردند موضوع محدودیت‌های شدید قرار می‌گیرند. دسترسی در این موارد، فقط به صورت سالیانه اعطا شده و نمی‌تواند از ۳/۵ درصد از کل منسوجات وارداتی به ایالات متحده در طی ۸ سال، تجاوز کند. علاوه بر این دولت ایالات متحده می‌تواند هر زمان که تشخیص دهد این امتیاز را نیز قطع کند و این در صورتی است که افزایش ناگهانی را در واردات محصولات نساجی مشاهده کند که به صنعت داخلی خویش ضربه می‌زند. نیاز به استفاده از مواد خام اولیه ایالات متحده در صنعت نساجی، نه تنها صنعت مواد خام خود کشورهای آفریقایی را از بین می‌برد که با توجه به هزینه‌های انتقالی و سایر هزینه‌ها، تولیدات نساجی آفریقا قابلیت رقابت را با هم‌تایان امریکایی نخواهند داشت. این به معنی عدم رقابت همیشگی نیست اما این قوانین تضمین می‌کنند که آن‌ها نمی‌توانند در شرایط منصفانه‌ای به رقابت بپردازند. و در عوض چه چیزی عاید ایالات متحده می‌شود؟ سازمان رشد و فرصت آفریقا از کشورهای آفریقایی می‌خواهد در کنار سایر چیزها ۱/ تمام موانع تجاری و سرمایه‌گذاری موجود در آفریقا را برداشته و با شرکت‌های امریکایی مثل شرکت‌های آفریقایی رفتار کنند. و از مالکیت معنوی ایالات متحده در سطح معیارهای جهانی حمایت کنند ۲/ تداوم خصوصی سازی بیشتر و از میان برداشتن یارانه‌ها و کنترل‌های دولتی ۳/ استانداردهای کار تضمین کرده و حداقل سن کار کودکان را تنظیم کنند. ۴/ عدم ورود به هرگونه کاری که امنیت ملی و منافع خارجی ایالات متحده را به خطر می‌اندازد. بدین ترتیب در حالیکه ایالات متحده، امتیازات واقعی و انضمامی از کشورهای آفریقایی می‌گیرد، امتیازاتی که به آن‌ها می‌دهد کاملاً توهم آمیز هستند. چنین توافقاتی مسئول افزایش نرخ مطلق در آفریقا در دو دهه اخیر است.

ایالات متحده به طور مستمر جهت کاهش قیمت کالاهای کشورهای در حال توسعه، تلاش کرده است. مایو معتقد است: "نبود تورم می‌توانست یکی از کلیدی‌ترین موفقیت‌های اقتصاد ایالات متحده در طول دهه گذشته تلقی شود، اما بیشترین کمک کننده به این تورم پایین، کاهش مستمر قیمت اجناس صادراتی کشورهای مقروض {به ایالت متحده} بوده است. کشورهایی که از سوی سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول به انجام صادرات جهت رهایی از وام و قرض تشویق می‌شوند. برای بسیاری از کالاها نظیر چای، قهوه و بادام زمینی که به کمک‌ها و وام‌های خارجی وابسته‌اند، عرضه بیش از حد آن‌ها به حدی است که افزایش صادراتشان از طرف کشورهای آفریقایی به بازگشت نهایی کمتری منجر شده است. در حالی که فشارهای سازمان تجارت جهانی و صندوق به عرضه بیش از حد ساختاری منتهی شده است، هیچ نوع کارتلی از سوی صادرکنندگان محصولات به جز نفت وجود ندارد که به تعادل میان عرضه و تقاضا کمک کند. هنگامی که چند کارتل نیز به وجود آمدند به دلیل منافع ایالات متحده منحل شدند، مثل کارتل منحل شده موز در دهه ۱۹۷۰ که کشورهای تولید کننده موز در امریکای مرکزی و لاتین فکر می‌کردند می‌توانند از مدل اوپک پیروی کنند. متأسفانه موز مانند نفت نیست و نمی‌توان آن را برای بالا رفتن قیمت روی زمین نگه داشت زیرا فاسد می‌شود. با این حال، اصلی‌ترین دلیل برای شکست این طرح، فعالیت‌های شرکت‌های موز امریکایی نظیر چیکیتا بود که تا جایی که امکان داشت از انعقاد معامله‌ها ممانعت به عمل می‌آورد. در این بازار خریدار عمده مصرف کننده امریکایی است. این دست‌ورعملی برای کاهش قیمت‌ها است تا از طریق آن شهروندان امریکایی به علت ثبات قیمت‌ها منتفع شوند و امواج شوک به خود کشورهای تولید کننده باز گردد. این بدین معنی است که ایالات متحده ساختار اقتصاد بین‌الملل را از سر تا پا، طوری تنظیم کرده است که در خدمت اقتصاد خودش عمل

می‌کند. سبک زندگی ملت‌های ثروتمند در طول تاریخ بر مبنای غذای ارزانی که از سوی تلاش‌های سخت و مستمر فقیرترین‌ها فراهم می‌شود، قرار گرفته است.

اگر تمام این استراتژی‌ها کافی نباشد، ایالات متحده به اقدامات اقتصادی یک جانبه ای متوسل می‌شود که با عنوان "تحریم" شناخته می‌شوند. طی ۸۰ سال گذشته چنین تحریماتی بر کشورهای متعددی در ۱۲۰ مورد تحمیل شده است که ۱۰۴ مورد آن بعد از جنگ دوم بوده است. تنها در سال ۱۹۹۸ ایالات متحده بر ۷۵ کشور دنیا تحریم برقرار کرده بود که ۵۲ درصد از جمعیت جهان را شامل می‌شد.

خسیس‌ترین دولت دنیا!

کسانی که از چنین انحصارات اقتصاد جهانی منتفع می‌شوند، مصرف‌کنندگان آمریکایی هستند. زمانی که آمریکایی‌ها از جهان بازدید می‌کنند، با فقر و توسعه نیافتگی مواجه می‌شوند که غیر قابل تغییر به نظر می‌رسد. آن‌ها همان‌طور که بارها از سوی سیاستمداران و رسانه‌ها گفته شده معتقدند که آمریکایی‌ها بخشنده‌ترین مردمان روی کره زمین هستند. این امر یکی از رئوس متعارف «جهل زیرکانه» است. طبق گزارش OECD سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، ایالات متحده چیزی مابین ۶ تا ۹ میلیارد دلار به عنوان کمک خارجی در سال‌های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹ ارائه داده است. به عبارت دقیق‌تر، ژاپن حتی بیش از ایالات متحده کمک می‌کند چرا که در همان دوره زمانی چیزی مابین ۹ تا ۱۵ میلیارد دلار پرداخت کرده است. اما ارقام اصلی زمانی پدیدار می‌شود که تناسب تولید ناخالص ملی یا ثروت ملی را نسبت به کمک‌های خارجی داده شده بسنجیم. در این نمودار، ایالات متحده در رتبه ۲۲ از ۲۵ کشور توسعه یافته دنیا قرار می‌گیرد. همان‌طور که رئیس‌جمهور جیم کارتر اعلام کرد، ما خسیس‌ترین ملت دنیا هستیم. دانمارک در صدر فهرست قرار دارد که ۱/۰۱ درصد از تولید ناخالص داخلی خویش را اعطا می‌کند. در حالی که ایالات متحده تنها ۰/۱ درصد از تولید ناخالص ملی خویش را صرف کمک‌های خارجی می‌کند. هدف نهایی سازمان ملل برای کمک‌های توسعه ای که ۷ دهم درصد از GDP است، تنها از سوی چهار کشور تأمین شده است؛ دانمارک ۱/۰۱، نروژ ۰/۹۱، هلند ۰/۷۹ و سوئد ۰/۷ درصد. علاوه بر دور بودن از بخشنده‌ترین ملت جهان، ایالات متحده با کسانی که از کمک‌هایش برخوردار می‌شوند به صورت انتخابی رفتار می‌کند. تقریباً ۵۰ درصد از این بودجه برای کشورهای با درآمد متوسط که در خاورمیانه قرار دارند، هزینه می‌شود. در این میان اسرائیل بزرگ‌ترین دریافت‌کننده این کمک‌ها است. مهم‌ترین از این و همان‌طور که آژانس آمریکایی توسعه بین‌المللی (USAID) مدعی شده است: «کسی که نفع اصلی را از برنامه کمک‌های خارجی ایالات متحده می‌برد، همیشه خود این کشور است.» این سایت اضافه می‌کند که نزدیک به ۸۰ درصد از این کمک‌ها «مستقیماً وارد شرکت‌های آمریکایی» می‌شود، این امر به ایجاد بازار جدیدی برای کالاها و همچنین «اشتغال زایی برای صدها و هزاران آمریکایی» کمک می‌کند. این کمک‌ها نه تنها زحمتی برای شهروندان آمریکایی نیستند، که اسباب سیاست خارجی این کشور جهت تضمین «مالیات دهی» فقرا محسوب می‌شوند که شغل‌ها و شرکت‌های ثروتمندترین ملت جهان بر روی زمین را بیمه می‌کند.

سیطره دولت آمریکا و شرکت‌های چندملیتی آمریکایی بر اقتصاد جهان

ایالات متحده واقعا زندگی را برای سایر مردم مشکل ساخته و این موضوع در زمینه مسائل اقتصادی، یک واقعیت واضح برای اکثریت جمعیت جهان محسوب می‌شود. همان‌طور که شاهد بوده ایم، ایالات متحده اقتصاد جهانی را در راستای افزایش دائمی ثروت خود و کشاندن جامعه‌های غیر غربی به ورطه فقری فلاکت بار ساختاربندی کرده است. بازارهای آزاد صرفا حسن تعبیری برای: جریان آزاد سرمایه آمریکایی، توسعه نامحدود شرکت‌های آمریکایی و جریان آزاد (یک طرفه) کالاها و خدمات از آمریکا به سایر نقاط جهان محسوب می‌شود. دلار آمریکا عمده‌ترین پول ذخیره در جهان است و به عنوان پلی به شمار می‌آید که هر کس برای واردات به آن نیازمند است. هیچ محدودیتی برای ایالات متحده در زمینه چاپ دلار وجود نداشته تا از این طریق، منابع مالی لازم جهت رفع کسری تجاری خود را از طریق سایر کشورها تامین نماید. از آنجا که قرض دادن پول در سطح جهانی به دلار انجام می‌پذیرد، کشورهای قرض گیرنده بحران زده ای که با کسری تجاری مواجه اند، همیشه گرفتار بدهی‌هایی به دلار هستند که توان بازپرداخت آن را ندارند. مسائل فوق الذکر توأم با کنترل ایالات متحده بر سازمان‌های مالی جهانی از جمله: صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و بانک جهانی نشان می‌دهد که: چگونه اقتصاد جهانی، کشورهای کمتر توسعه یافته را به حاشیه می‌راند. به سوی جهانی حرکت می‌کنیم که در آن، تهیه و کنترل مسائل اساسی همچون: مراقبت‌های پزشکی، رفاه، مستمری، آموزش و پرورش، غذا و آب در دست شرکت‌های آمریکایی است. توانایی کشورهای در حال توسعه در زمینه دسترسی عمومی به خدمات اجتماعی اساسی به صورتی سیستماتیک و ظالمانه تضعیف شده است. این مسئله بیانگر آن است که چرا فقر مطلق در دهه‌های اخیر افزایش یافته و شکاف میان فقیر و غنی، در حال حاضر، به صورت غیر قابل تصویری عمیق و عمیق‌تر شده است. حقیقتا که آمریکا، نان را از دهان مردم کشورهای در حال توسعه بیرون می‌کشد.

از لحاظ سیاسی، دو فرایند هم زمان سبب کاهش انتخاب‌ها و تقلیل آزادی‌های بقیه جهان است: فرایند توسعه و گسترش تاثیر و نفوذ آمریکا- به وسیله رژیم‌های اقتصادی فراملی و سرمایه گذاری‌های چند ملیتی- و فرایند دوم، تجمع قدرت موسسات فرضا چند جانبه مانند: بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی در ایالات متحده است. این فرایند را به طور هم زمان، می‌توان به عنوان فرایند تلفیق کشورهای جهان در یک ساختار مبتنی بر سلسله مراتب مفروض داشت. جهان در حال یکپارچگی در یک هرم انعطاف ناپذیر و زره پوش است. کشورهایی که در قسمت تحتانی هرم قرار دارند، نه تنها از لحاظ اقتصادی محروم، بلکه از لحاظ سیاسی نیز کنترل شده و لذا موجودیت سیاسی آن‌ها به همان اندازه واقعیت اقتصادی شان به مخاطره افتاده است.

علاوه بر این مباحث، جهانی شدن تحت رهبری آمریکا موجبات فضای فرهنگی را فراهم آورده است. حتی آن‌هایی که از لحاظ سیاسی محروم‌ترین و از لحاظ اقتصادی فقیرترین مردم جهان محسوب می‌شوند نیز به دنبال ابزار فرهنگی و نیز تحقق فرهنگ خود هستند. اما دنیای هرمی شکل موجودیت آن‌ها را به سختی می‌پذیرد، چه رسد به این که، ابراز نظر کامل و شکوفایی فرهنگ‌های غیر غربی را برتابد. کاملا واضح است که فضایی برای موجودیت تفاوت (فرهنگی) که خواهان عملکرد بر اساس شرایط و مقوله‌های مد نظر خود است،

وجود ندارد.

بنابراین، موجودیت- فیزیکی، سیاسی و فرهنگی- کشورهای در حال توسعه، فی نفسه به یک معضل مبدل شده است. همانند قهرمانان فیلم نفرت، مردم کشورهای جهان سوم از شرایط زندگی خود ناراضی هستند. آن‌ها آمریکا را متهم اصلی و عامل استمرار گرفتاری‌های خود مفروض داشته و لذا نوک پیکان خصومت خود را به سوی آمریکا نشانه رفته اند.

سازمان‌های جهانی در خدمت اهداف امپریالیسم آمریکا

این قدرت مطلق فناوری آمریکاست که آن را قادر می‌سازد به عنوان ابرقدرت عمل کند. در جهانی به شدت متصل که روزانه ۱/۵ تریلیون دلار دست به دست می‌شود، تمام موفقیت‌ها از آن کسی خواهد بود که عنان فناوری و نیز اطلاعات را به دست داشته باشد و همه اینها به یک ابرامپریالیسم ارتقا یافته جدید منتهی می‌شود. ایالات متحده ابرقدرتی و ابرامپریالیسم تکنولوژیک خود را علاوه بر سازمان جهانی تجارت در عرصه‌هایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز اعمال می‌کند. این امر دو دلیل عمده دارد: یکی آنکه سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی غیرشفاف‌ترین و غیردموکراتیک‌ترین نهادهای جهانی هستند. پنهان کاری موجود در فرایند تصمیم‌گیری این نهادها آنها را تبدیل به سازمان‌هایی ایده آل برای در اسارت نگه داشتن بقیه جهان رنج دیده می‌کند. دوم اینکه هم سازمان تجارت جهانی و هم صندوق بین‌المللی پول ساز و کارهای موثری برای اجرای تعهدات به ویژه تعهدات کشورهای در حال توسعه دارند: سازمان تجارت جهانی از طریق تهدید به تلافی علیه صادرات کالاهای آنها و صندوق بین‌المللی پول از طریق وضع شروط وام که به صورت بی‌رحمانه ای تحمیل می‌شوند. ایالات متحده این ساز و کارها را بدان منظور مورد استفاده قرار می‌دهد تا کشورهای در حال توسعه را در مسیر اهداف خود نگه دارد و با از میان برداشتن موانع موجود و اعطای تشویق‌های مثبت پیشبرد اهداف شرکت‌های چندملیتی‌اش را تسهیل کند. از طریق کنوانسیون تحمیلی ایالات متحده، سمت‌های عمده در هر سه سازمان مذکور در اختیار ایالات متحده و اروپایی‌ها قرار دارند. وقتی که اولین فرد از سوی کشورهای در حال توسعه، سوپاچای پانیتچ از تایلند به عنوان کاندیدای بالقوه جهت ریاست سازمان تجارت جهانی مطرح شد، همه معادلات به هم ریخت. بیل کلینتون، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، اقدام به تهدید سازمان مبنی بر توقف دائمی فعالیت‌های خویش کرد مگر آنکه کاندیدای انتخابی ایالات متحده مورد پذیرش قرار گیرد. وی توضیح داد «معیار ارزیابی کاندیداها به موضع‌گیری آنها در رابطه با موضوعات مهم برای ایالات متحده بستگی دارد» جای شگفتی نیست که بنابر این گزارش گروه مطالعاتی سازمان ملل در نشریه فایننشال تایمز، «سازمان تجارت جهانی، کابوس کشورهای در حال توسعه» نامیده شده است. فعالیت‌های این سازمان منعکس‌کننده دستور کاری است که تنها در خدمت ارتقای منافع صاحبان شرکت‌هایی است که پیش از این انحصار قلمرو تجارت جهانی را در دست گرفته اند و به تعبیر مجله اکونومیست، سرلوحه تجاری موسسه یعنی «سرمایه و بانک تبدیل به ابزار واضحی برای سیاست خارجی غربی‌ها به ویژه ایالات متحده شده اند» همه اینها بدین معنی است که کارکردهای اقتصاد جهانی در راستای منافع ایالات متحده و گروه ۸ است که رهبری آن نیز در دست ایالات متحده است. کارکرد این اقتصاد جهانی برای کشورهای در حال توسعه به معنای تداوم

ترتیبات ساختاری است که منجر به ثبیت وضعیت نامساعد آنها می‌شود. «توسعه» به ندرت چیزی فراتر از این خواهد بود که کشورهای در حال توسعه اقدام به واردات فناوری‌های گرانبقیمت و - اغلب از رده خارج- از ایالات متحده و سایر کشورهای صنعتی کنند. اغلب این تکنولوژی‌ها با تحلیل بردن تکنولوژی‌های محلی و قابیتهای کارخانه‌های قدیمی به حاشیه‌ای‌تر کردن فقرا منجر می‌شود. با این اوصاف باید گفت مصائب فقیرترین‌ها نتیجه مستقیم منافع شخصی ثروتمندترین هاست. (ص ۹۹ و ۱۰۰)

قیمت برق در کالیفرنیا بسیار بااهمیت‌تر از سلامت جهانی است

اگر [همانگونه که در فیلم‌های هالیوودی تصویر می‌شود] جهان همان ایالات متحده باشد، باید مشکلات زیست محیطی دنیا از منظر ایالات متحده نگریسته شود. مجادلاتی که پروتکل کیوتو را در بر گرفته، این مسئله را به وضوح نشان می‌دهد. این پروتکل در سومین جلسه کنفرانس کنوانسیون چارچوب سازمان ملل در تغییرات آب و هوایی (UNFCCC) در کیوتوی ژاپن، روز ۱۱ دسامبر ۱۹۹۷ برگزار شد که اهداف مشخصی را برای کاهش آلودگی‌های دی اکسید کربن مشخص کرده بود. دی اکسید کربن که توسط وسایل موتوری صنایعی که سوخت‌های فسیلی می‌سوزانند تولید می‌شود، مسبب اصلی تغییرات آب و هوایی و گرم شدن کره زمین به شمار می‌روند. این موافقت نامه اعلام می‌دارد که کشورهای صنعتی موظف به کاهش آلاینده‌ها تا سال ۲۰۱۲ به متوسط ۵/۲ درصدی سطح سال ۱۹۹۰ هستند. اما این اهداف از کشوری به کشور دیگر متفاوت اند. ۱۵ کشور اتحادیه اروپا موظف به کاهش ۸ درصدی آلاینده‌ها برای دوره ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۲ هستند. در مارس ۲۰۰۱، برای ترساندن جامعه بین‌المللی، حکومت ایالات متحده اعلام کرد که پروتکل کیوتو را اجرایی نخواهد کرد چرا که این پیمان ابزار مناسبی برای مدیریت چالش تغییرات آب و هوایی در سطح جهانی نیست، بنابراین کل فرآیند این پروتکل را به خطر انداخت. در جای خود، دولت بوش سیستم «کلاه و تجارت» را که مطابق با آن برای سه آلاینده عمده محدودیت قائل می‌شد، معرفی کرد که شامل دی اکسید کربن نمی‌شود، مطابق با طرح بوش تولید یک تن آلودگی مجاز شمرده می‌شود در حالی که پروتکل کیوتو ناظر بر کاهش اجباری آلودگی است. با توقف این تولید شرکت‌ها این اجازه نامه‌ها را برای استفاده در آینده یا برای مبادله با سایر تجارت‌ها نگاه خواهند داشت. اتحادیه اروپا تخمین زده است که طرح بوش، به ایالات متحده این اجازه را خواهد داد تا میزان آلودگی خویش را به بیش از ۳۳ درصد برساند!

واکنش دنیا به پیشنهاد ایالات متحده یکپارچه بود. محمد الصبان، مشاور انرژی عربستان سعودی، گفت که جملات رئیس‌جمهور بوش «اعلام مرگ پروتکل کیوتو بود». وزیر محیط زیست سوئد، کیلر لارسن، نیز اعلام کرد: «هیچ کس حق ندارد از مرگ پروتکل کیوتو سخن بگوید». رئیس کمیسیون اروپا، رومانو پرودی، اعلام کرد: «پاره کردن این تواق و حرکت در مسیر مخالف، اشتباه حزن‌انگیزی است». رئیس‌جمهور بوش پاسخ داد: «من به دیدگاه شما احترام می‌گذارم، اما این موضع ایالات متحده است چون که این حق ایالات متحده است». و برای روشن‌تر شدن مطلب، وی اضافه کرد: «ما کاری نخواهیم کرد که به اقتصادمان صدمه بزند. چرا که چیزی که قبل از هر چیز حائز اهمیت است مردمی هستند که در ایالات متحده زندگی می‌کنند». رئیس‌جمهور بوش در نامه به برخی از سناتورهای جمهوری خواه ایالات متحده، که وی را به خروج از تعهدات کیوتو

ترغیب می‌کردند، برای تصمیم خویش دلایلی را برشمرد. بازنگری جدید دپارتمان انرژی به این نتیجه رسیده است که تنظیم دی اکسید کربن به صورت معناداری منجر به قیمت‌های برق بالاتری خواهد شد. و او نمی‌خواست کاری کند که به مصرف‌کنندگان آمریکایی طی دوران کمبود برق، ضرر رساند. بنابراین قیمت برق در کالیفرنیا بسیار بااهمیت‌تر از سوراخ شدن لایه اوزون، ذوب شدن یخ‌های قطبی و افزایش دمای جهانی است که به تغییرات آب و هوایی منجر شده است. نه تنها نیازهای ایالات متحده بسیار مهم‌تر از بقیه دنیا است، بلکه همه خطراتی که کل سیاره زمین را در معرض تهدید قرار دهند باید تابع میل مصرف‌کنندگان آمریکایی باشند.

دلایل فرهنگی

مصرف‌گرایی و ویروس خودتکرار «فرهنگ آمریکایی» عامل از میان رفتن هویت‌ها،

ارزش‌ها و شخصیت‌های محلی و ملی

جرج رینتز، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه مریلند و نویسنده کتاب مک دونالدی کردن جامعه، ادعا می‌کند که فرهنگ آمریکایی «قدرت کربهی» در فرایند تکرار خودش در سایر نقاط جهان کسب کرده است. مارگارت ورتیم، منتقد فرهنگی استرالیا که در لس آنجلس زندگی می‌کند، می‌گوید برای بسیاری از کشورهای جهان، «فرهنگ آمریکایی مانند ویروس به نظر می‌رسد، ویروسی بیماری‌گون. بدون هیچ توجهی، می‌توان فرهنگ آمریکایی را با ویروس ایدز، اچ آی وی، مقایسه کرد. فرهنگ ایالات متحده مانند ویروس مهارت یافته در ارگانسیم، بی‌نهایت خود تکرار و به طرز وحشتناکی ماهر در به کار گرفتن دستگاه تولید میزبان است. دلیل آنکه توقف ویروس ایدز این قدر مشکل است دقیقاً مهار کردن عملکرد سلولهای میزبان است، با دگرگون ساختن قدرت بدن در برابر خودش نسخه‌های بیشتری از این مهاجم ویروسی تولید می‌شود. فرهنگ غذای سریع آمریکایی، موسیقی پاپ، سینما تلویزیون جسم فرهنگی سایر کشورها را مبتلا می‌سازند، دستگاه تولید محلی را برای تمرکز تلاش هایشان بر تقلید به کار می‌گیرند. این الگوی تکرار ویروسی با هنجارهای فرهنگی پاپ آمریکایی و از حرکت باز داشتن و فرونشاندن گیاهان و جانوران بومی، خودش را در سراسر جهان تکرار می‌کند».

«ویروس» فرهنگ آمریکایی و شیوه زندگی به سادگی تکرار می‌شود زیرا بر پایه نوید فراوانی و اغوای وفور استوار می‌شود. رفاه مادی در تمام دنیا خوشایند و مقاومت در برابر آن برای کسانی که ابزار کافی برای خرید رویا دارند دشوار است. کسانی که فعالانه برای دور ساختن خود از فقر کار می‌کنند تا چشم انداز افق‌های مادی در حال گسترش و سرمستی را پیدا کنند، تغییر پذیر هستند. در این انسانی‌ترین انگیزه‌ها، هیچ معمایی و هیچ چیز غیر قابل درکی وجود ندارد. هیچ حوزه انتخاباتی شناخته شده‌ای وجود ندارد که آرزوی رای‌گیری برای فقر داشته باشد. و حقیقت مسلم این است که وقتی بسیاری از مردم آرزوی شیوه زندگی مردم آمریکا را دارند، تعجب آور نیست که آن‌ها راهشان را بهترین و تنها راه بدانند.

تصویر جهانی از وفور آمریکایی - کتاب‌های کد شده از تمام محصولات فرهنگی متداولش، تبلیغاتی دائمی برای کالاها، خدمات و موهبت‌های مادی قابل دسترس به شمار می‌رود - چگونه می‌توانند تحت مالکیت درآیند و چگونه ما را شادتر، بهتر، جذاب‌تر و مدرن‌تر می‌سازند؟ بهای دستیابی به این وفور نعمت اغلب کمتر آشکار

است. این که بسیاری از هزینه‌ها ناملموس هستند- تغییر به ارزش‌ها و طرز زندگی‌های ارجمند سنتی، تحلیل ارزش غیر قابل سنجش هویت‌های محرز شده با تهذیب و تشخیص - دامی است که هرگز بیان نمی‌شود. آنچه فرخته می‌شود چشم انداز انتخاب است برای داشتن هر آن چه دل انسان می‌خواهد. هر کسی باور دارد که انتخاب‌های معقول انجام خواهند شد. اما این که تمام انتخاب‌ها نتایج غیر عمدی و اغلب ناخواسته دارند، درکی است که پس از واقعه حاصل می‌شود. این یک وضعیت نامساعد است که به تدریج برای امریکا و سایر کشورهای توسعه یافته پیش خواهد آمد. تکرار وفور امریکایی - انتخاب کالاها، خدمات و شیوه زندگی که این امکان را می‌دهد - شامل انتخاب آزاد ابزار نیست، بلکه سازش با محدودیت‌های این "ویروس" است: نوع خاصی از سازماندهی اقتصادی، به ویژه اشکال سیاسی و اجتماعی که به ناچار "سیستم ایمنی" میزبان سازش می‌یابند. این ماجرای تمام کشورهای توسعه یافته بوده است و آن‌ها را از جستجوی بیشتر و بیشتر وفور باز نمی‌دارد. این ماجرا برای تمام کشورهای کمتر توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه نیز صادق است.

سونامی فرهنگ مصرف‌گرایی امریکا همه چیز را جذب خود کرده، اعمال وسیع فشار بی‌وفقه بر مردم بیشتر نقاط جهان برای تغییر سبک زندگی‌شان، به رها کردن تمام چیزهایی که به زندگی‌شان معنا می‌بخشد، به رها کردن نه تنها ارزش‌ها بلکه حتی هویت و شخصیتشان، روابط پایدارشان، تعلقات به گذشته، ساختمان‌ها، اماکن و راه‌هایی که برای کارآمد بودن و بقا به آن‌ها دست یافته بودند، می‌انجامد.

"قدرت مستهجن" فرهنگ همبرگر، جایگزین قدرت فرهنگ‌های محلی شده است. سازمان‌های چندملیتی امریکایی محصولات فرهنگی خود را از طریق استراتژی استفاده از موسیقی پاپ، برنامه‌های تلویزیونی و به خصوص با تولید محصولات دارای سبک مشخص، ترویج دادند و در نتیجه تمام فضای در دسترس فرهنگی را اشغال کرده‌اند. برای مثال کمپانی‌های سیگار، تنها سیگار معامله نمی‌کنند؛ آن‌ها سیگار را به نحوی بسته بندی می‌کنند و به شکل و شمایلی در می‌آورند که از هویت مشخصی برخوردار باشد.

بسیاری از سبک محصولات برای ساخت نمادها و تصاویری است که تصویر فرهنگ امریکایی را مبتنی بر آزادی و فردگرایی نشان می‌دهد؛ تنها راه جذاب نشان داده شدن. موضوع فریبنده‌ای که اضافه شده، این جمله است که "حق با مصرف‌کننده است"

تاثیر فرهنگ ابرامپریالیستی امریکا به دور ریختن فرهنگ‌های بومی محدود نمی‌شود. این موضوع نشان دهنده هجوم به فرهنگ بومی نیز هست. برای مثال در میان جوانان آسیایی، تقلید از فرهنگ امریکایی بسیار فراتر از موسیقی پاپ و طراحی لباس است. رپرهای خیابانی کلاه بیس بال را بر عکس به سر می‌کنند. با ژاکت‌های شل و گشاد شلوار جین بالا برش دار مدل نایک، نمی‌خواهند صرفاً شبیه به جوانان بی‌میل سیاه پوست شهری در ایالات متحده به نظر برسند. آن‌ها به خوبی جلوه‌های روانی را جذب می‌کنند، بنابراین ارتکاب به جرم، پرسه زنی، اعتیاد به مواد مخدر و بی‌قیدی در امور اخلاقی و جنسی، همراه با از بین رفتن نقش و اقتدار والدین در خانواده، همگی در جوامع در حال افزایش است که در آن "جوانی" هیچ‌گاه مفهومی جداگانه نبوده و خانواده گسترده و رفتار منظم شخصی همیشه هنجار بوده است. قابل توجه‌ترین ویژگی این فرهنگ از عدم علاقه و توجه در آسیا این است که به کسانی که قدرت خرید بیشتری دارند محدود می‌شود؛ فرزندان طبقه ممتاز، نخبگان سرآمد. موسیقی پاپ غربی، برنامه‌های ام تی وی و تلویزیون، یادداشت‌های آسیاویک،

“ فرهنگ پول پرستی جوان را ایجاد کرده که خواستار رشد و سربلندی سریع با بمباران صوتی و تصویری است... دانش آموزان پیش دبستانی با کفش ورزشی کریستین دیور شروع می‌کنند. سپس عینک ۹۰۲۱۰ بورلی هیلز می‌خواهند. آن‌ها حتی از جامدادی طراحی شده استفاده می‌کنند” اما این کالاها تنها بی میلی برای تاکید بر فرهنگ وارداتی با ایجاد بی‌علاقگی ثابت و مستمر تولید می‌کنند. بی میلی، فرهنگ جوانی است که مایل به یافتن معنای بی‌عدالتی در اندیشه‌ها است. بنابراین منافع جوانان مرفه در همه جا در آسیا آینه ای از چنین واقعیتی است. بحثی که این اواخر در مالزی مطرح شده مشکلی اجتماعی است به نام پرسه زنی در بازارها و خرید آن دست کالاهایی که مرتبط با سبک زندگی اند، اما سبک زندگی ای که بی معنایی ذاتی سبک آن است، سبک زندگی که در آن طراح مدل مد ماهیت بی میلی است و فراتر از آن عشوہ گری با رفتار معتادانه خود مخرب است.

بنابراین، فرایند جهانی شدن به رهبری امریکا از موسیقی پاپ، تلویزیون و سبک محصولات برای تبدیل هویت جوانان کشورهای در حال توسعه با کالا استفاده می‌کند. بسته‌های عرضه شده با عنوان جذاب “آزادی” – که این مفهوم از آزادی یا متناسب‌تر با آزادی خواهی فردگرایانه که به ترویج تمام توانمندی‌های فردی برای تکامل می‌پردازد- به دنبال مصرف بی حد و حساب، و در نظر گرفتن کلیه مسئولیت‌های عمومی و اجتماعی فرهنگ بومی، سنت‌ها و تاریخ را نابود می‌کند.

تولیدات فرهنگ محلی در بهترین حالت به حاشیه رانده شده و در بدترین حالت نابود شده، قلمداد می‌شوند. موسیقی محلی از محتوای اصلی خود فاصله گرفته و برای این که مورد قبول کسانی که قرار است وارث آن باشند واقع شود به شکل غربی در آمده است. برای مثال مورد قوالی را در نظر بگیرید که نوعی موسیقی مذهبی در هند، پاکستان و بنگلادش است. این موسیقی از ریشه‌های عرفانی صوفی، همراه با آواز خوانی با ریتم ساده طبل‌های سنتی و دست زدن برای ستایش پیشوایان گذشته است. قوالی در فرم جدید و پیشرفته خود، به حالتی در آمده که برای جوانان با حال شبه قاره قابل قبول باشد و به شکل جذابی تغییر کرده و آواز آن که به سبک راک تولید می‌شود توسط سینت سایرز به اجرا در می‌آید. آنچه در اصل برای ایجاد خلسه عرفانی طراحی شده بود هم اکنون برای ایجاد هیجان بیشتر در موسیقی راک و رقص در دیسکو مورد استفاده قرار می‌گیرد. به طور مشابه، موسیقی فیلم‌های هندی که حاوی تعداد زیادی شعر است هم اکنون به آیینۀ اشعار بی مفهوم آهنگ‌های پاپ آمریکایی تبدیل شده است. توجه به سلطه زبان انگلیسی بر محصولات فرهنگی جهان، زبان‌های محلی تصویری حقیر کسب کرده اند. به عبارت دیگر، تولیدات فرهنگ‌های بومی احساس عقب ماندگی می‌کنند. این زمینه‌ها و نگرانی‌ها مربوط به آن چیزهایی نیستند که بتوانند به نسل در حال رشد تبدیل شوند. تعجبی ندارد که سیستم‌های هویتی در اکثر کشورهای در حال توسعه به موضوع بسیار مهم تبدیل شده است.

جهانی شدن استانداردهای آمریکایی و نابودی هویت‌های بومی

رهبری جهانی شدن امریکا با تحمیل مجموعه ای واحد از استانداردهای آمریکایی به طور فزاینده شهرهای کشورهای در حال توسعه را به بناهای تاریخی برای قدرت گرفتن امریکا تبدیل می‌کنند. آجر کاری‌های بدون جلوه و زیبایی، خرابان‌های چند لاینی، مراکز خرید، هتل‌ها و فست فودهای زنجیره ای به وسیله بلدوزرها

جایگزین معماری سنتی می‌شوند. بیشتر شهرهایی که در بخش‌های مرفه‌تر کشورهای جهان سوم قرار دارند یا شبیه به دالاس طراحی شده‌اند یا نمونه بسط یافته‌ای از لس آنجلس هستند.

چنین فرهنگ امپریالیستی فشار عمیقی از تنفر نسبت به ایالات متحده ایجاد کرده است. حتی در کشورهایی که تصور می‌شود از متحدان نزدیک آمریکا هستند. به عنوان مثال در بین جامعه مین جونگ‌ها (پوپولیست‌ها) در کره جنوبی، نفرت از محصولات فرهنگ آمریکایی بسیار شدید است. مین جونگ از اتحاد گسترده از مردم از جمله کارگران، کشاورزان و فقرای شهری تشکیل شده که خود را به عنوان ستبره‌های فرهنگ سنتی کره ای و قربانیان فرهنگ ایالات متحده و کاپیتالیسم تعریف می‌کنند. احساس جسمی، فرهنگی، جغرافیایی آن‌ها - و از بعد روانی - از فرهنگ آمریکایی شده کره جنوبی رو گردانده است و با آن بیگانه‌اند. اجرای سیاست‌های اقتصادی ایالات متحده، ریشه کن کردن جوامع خود مختار رعیتی مین جینگ، سبک زندگی سنتی را ریشه کن کرده و آن‌ها را مجبور به مشارکت تابعانه در توفان شدید مدیریت آمریکایی شدن می‌کند. آن‌ها معتقد هستند که آمریکایی شدن ساختار نابرابری، استثمار، خشونت فرهنگی و بیگانگی را ایجاد کرده است؛ و فرهنگ آمریکایی در واقع تهدید خود زبان کره ای است که برخی معتقدند در ۳ دهه آینده دچار مرگ خاموش خواهد شد. در واقع در نظر آنها تمایل ایالات متحده به اینکه قدرت اشغالگر باشد، حضور ۴۵ هزار سرباز آمریکایی در خاک خود در طول بیش از ۵ دهه و مورد بیزاری به شدت تعجب آور است، از این رو است که آن‌ها علیه ایالات متحده تظاهرات می‌کنند و پرچم آن را با نظم می‌سوزانند.

خود برترینی آمریکایی‌ها

ریچارد بروکهایزر مقاله نویسنده نیویورک آبزور معتقد است تروریست‌ها از این واقعیت متنفر

هستند که آمریکا مقتدر و شایسته است. وی می‌نویسد:

«ایالات متحده آمریکا به درستی نماد نظام جهانی مسلط در نظر گرفته می‌شود؛ امپراطوری سرمایه داری و دموکراسی. نیویورک نیز قلب تپنده این نظام به حساب می‌آید. سرشار از پویایی و ثروت. هر که در این جهان از زندگی و سرنوشت خود ناراضی است، چشم به ما، کشور ما و شهر ما دارد و آن را گزینه‌ای بدیل برای خود در نظر می‌گیرد. اگر ذهن جاه طلب و آرزومندی داشته باشد، تلاش می‌کند تا به اینجا بیاید یا از ما تقلید کند و اگر ذهن محزون و ناخشنودی داشته باشد، ما را مسئول ناخوشی‌های خود می‌داند. اگر در دسته دشمنان ما جا داشته باشد، تلاش خواهد کرد تا ما را بکشد. بازندگان جهانی از ما متنفر هستند، چون ما قدرتمند، ثروتمند و شایسته ایم.» ایده «حسادت و غبطه دیگران به آمریکا» به صورت پررنگ در رسانه‌های متعلق به جناح راست پدیدار شد. در شیکاگو تریبیون، توماس فریدمن که اصطلاح «آنها از ما متنفر هستند» را در اوایل سال ۲۰۱۱ و ماه‌ها قبل از ۱۱ سپتامبر رواج داده بود، مقصر اصلی را «حسادت ناب» می‌دانست. او خاطرنشان کرد که حتی در باشگاه «دموکراسی کشورهای صنعتی شده» هم «در مقابل قدرت آمریکا به عنوان ثروتمندترین ملت، تنها ابرقدرت موجود و فرهنگ غالب آن» نارضایتی و مقاومت وجود دارد. (ص ۴۲)

میهن پرستی آمریکایی: نگاه به سایر ملت‌ها به عنوان عقب افتاده و بربر

هیچ کشوری بیشتر از آمریکا سرشار از نمایش آوازا و نمادهای میهن پرستانه نیست. هیچ کشوری بیشتر از آمریکا از تمثال‌های خود که به صراحت نشان دهنده تاریخ، جامعه و رسالت‌های ملی آن برای بیان آرمان‌هایش است، استفاده نمی‌کند. علم بیان آمریکایی و سنت روایت‌گری آمریکا به شکلی اسطوره‌ای در آمده، چیزی که با آگاهی ایجاد شده و با پشتکار آموخته شده و بر عهده شهروندان جدیدی است که می‌خواهند از آمریکایی‌ها باشند.

تمام دنیا از طریق تسلط خود بر فرهنگ و تفریحات پرمخاطب جهانی با آرمان آمریکا و ایده آمریکایی از خود آشناست. آمریکایی‌ها بر این باور هستند که اسطوره‌های ملی شان به عنوان الگویی برای سرنوشت همه ملت‌های جهان پس از جنگ جهانی دوم، به عامل مهمی تبدیل شده است. اراده این چشم انداز یکپارچه، از موضوعی به غیر از یک نوع دوستی ساده نشأت می‌گیرد. موضع آمریکا نسبت به دیگر نقاط جهان در قالب امپریالیسم جدید به شکلی متفاوت ولی نه جدا از انواع مختلف امپریالیسم ظاهر شده است که آرمان‌های سه پنجم از بشریت را برای قرن‌ها از بین می‌برد. در واقع به عنوان مجموع تمامی امپریالیسم‌های گذشته، دستیابی به رویای آمریکایی بر پایه اداره امور جهان برای رسیدن به ابرامپریالیسم بنا شده که در آن آمریکا سایر نقاط جهان را به عنوان حیاط خلوت خود قرار داده است و این برای شناخته شدن و درگیر شدن با شرایط کاملاً آمریکایی است.

همان‌طور که رمان نویس انگلیسی خانم گاسکل نوشته: آن نوع میهن پرستی که عبارت است از نفرت تمام کشورهای دیگر، در اینجا وجود دارد. پس از آن، آن نوعی از وطن پرستی که همه کشورهای دیگر را به عنوان مثال‌هایی از شکست خورده‌ها یا آنچه یک ملت باید باشد یا نمونه‌های ضعیف و پست‌تر به شدت نیازمند آموزش درمانی، می‌بیند وجود دارد. نوع عادی‌تر میهن پرستی این است که قواعد دیدگاه‌های مردمی و مباحثات عمومی، باعث احساس تنهاتر، محفوظ‌تر، خاص‌تر و متفاوت‌تر شدن شخصیت انسان در آمریکا می‌شود. آنچه بیشتر موجب چنین چیزی می‌شود مخدوش شدن تصویر خودش در نظر خود و سایر نقاط جهان است. چیزی که برای بقیه دنیا نامفهوم‌تر می‌شود، سرشار از ابهامات درک نکردنی بیشتری است که بقیه جهان به آن مبتلا می‌شوند؛ پر از ابهام عناصر خصمانه بربری‌ها با این توجیه که عبارت "انسان وحشی یا بربری" ریشه در میان یونان باستان دارد، زبان‌های خارجی به گوش یونانیان صدایی مانند "با-با" می‌دادند. این کلمه برای اشاره به کسی که قادر به صحبت به زبان یونانی نبود استفاده شد و به مفهوم این که بربریت نقص عقل و خرد بود، نه یک کنایه برای چگونگی طرز تفکر سایر نقاط جهان. عقیده آمریکا نسبت به خودش به عنوان مکانی خاص از تمام معقولات و خوبی‌ها است در حالی که دیگران بربری‌هایی به دور از فهم هستند که تشخیص نمی‌دهند چه چیزی برایشان بهتر است. آن چه سایر نقاط جهان از عملکرد آمریکا در داخل و خارج از کشور می‌داند، نسبت به این دیدگاه اسطوره‌ای ایده آل بسیار ضد و نقیض است که ناگزیر باعث طرح سوال‌هایی می‌شود؛ چرا معایب ذاتی کشور و ناتوانی در سپری کردن زندگی یا رسیدن به آرمان‌ها، اعتماد به نفس آمریکا را بر هم می‌زند. چرا در مواجهه با هر مسئله یا بحران، سخنرانان سیاسی با تاکید بر بنیادی بودن کمال آرمان‌های آمریکا به عنوان یک اصل تغییر ناپذیر، از موضوع اصلی طفره می‌روند. داستان آمریکایی، اسطوره به معنای دقیق کلمه است. برای ایجاد اتحادی کامل و گرمی داشتن حقایق بدیهی و پشت سر گذاشتن "سرنوشت ملی"

سنت روایت‌گری آمریکا مظهر این دیدگاه اسطوره‌ای به عنوان داستان‌های اخلاقی است که در آن ایده آمریکا خالص و بی‌نقص است و خود آمریکایی‌ها نیز همه خوب و معصوم هستند. اما در درون این سنت اسطوره‌ای با خواندن گزینشی تاریخ، تضاد و تناقض ایجاد شده است.

استانداردهای دوگانه

این گزارش نگاهی به استانداردهای دوگانه ایالات متحده در تعامل با سایر ملت‌ها می‌اندازد:

اگر به سراسر جهان از برزیل تا کانادا، پاکستان تا کره جنوبی سفر کنید به مردمانی برخورد خواهید کرد که بارها و بارها نمونه‌هایی از معیارهای متناقض آمریکا را ارائه خواهند داد:

۱- آمریکا به دموکراسی خود می‌بالد، پیوسته سایر کشورها را وادار می‌کند تا دموکراتیک شوند و کسانی را که از نظر دولت‌ش، کمتر دموکراتیک هستند مورد سرزنش و انتقاد قرار می‌دهد. هرچند دموکراسی آمریکایی استثنائاً غیردموکراتیک است! آنچه انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ ثابت کرد عدم اعتماد به دموکراسی پدران بنیان‌گذار آمریکا بود. سیستم الکتورال آمریکا عمداً دیکته می‌کند که کاندیدایی که بیشترین آرا را در سراسر آمریکا کسب می‌کند لزوماً رئیس‌جمهور نخواهد شد، مانند انتخابات سال ۲۰۰۰/۲۰۰۰ رای دهندگان فردی قرار نیست به طور مستقیم رئیس‌جمهور را انتخاب کنند بلکه می‌توانند الکتورال کالج را انتخاب کنند که اعضای آن بر مبنای ایالت به ایالت تعیین می‌شود. تعداد الکتورها (افرادی که هیئت الکتورال را تشکیل می‌دهند) به هر ایالت متناسب با جمعیت آن ایالت اختصاص یافته است. ساختار محرمانه فرایند انتخاباتی به گونه‌ای تصویر شده است که در انتخابات محرمانه کل موضوع در نهایت نه از طریق رای دهندگان بلکه از طریق نمایندگان آنها، سیاستمداران حرفه‌ای در کنگره تعیین خواهد شد.

۲- ایالات متحده با ارائه پیشنهاد به احزاب سیاسی آمریکایی و تاثیر بر نتیجه انتخابات به هر طریقی اعلام می‌دارد که انتخابات باید آزاد و منصفانه باشد و از دخالت سایر کشورها در انتخاباتش ممانعت به عمل می‌آورد. هرچند خودش به طور عادی در انتخابات سایر کشورها مداخله می‌کند و روی احزاب سیاسی در کشورهای در حال توسعه سرمایه‌گذاری می‌کند؛ گاهی آشکارا از طریق سیا، گاهی از طریق سازمان‌های غیردولتی و رسانه‌ها، مثلاً در دهه ۱۹۵۰، سیا سرمایه‌هایی برای حمایت از مبارزه تبلیغاتی رئیس‌جمهور کامیلا چمون اعطا و کاندیداهای مجلس لبنان را انتخاب کرد؛ سپس در گینه بریتانیا، بر طبق اصول دموکراتیک مانع از سرکار آمدن چدی جاگن منتخب در سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۴ شد؛ سیا در سال ۱۹۶۶ برای رنه بارینتس رئیس‌جمهور بولیوی ۶۰۰ هزار دلار طی تلاشی موفق برای تاثیرگذاری بر نتیجه انتخابات عمومی سرمایه‌گذاری کرد؛ و در دهه ۱۹۸۰ در نیکاراگوئه، میلیون‌ها دلار از طریق موهبت ملی که برای دموکراسی به ویژه در برابر سیا به وجود آمد، هزینه کرد تا از انتخابات دموکراسی‌سازندنیست‌ها ممانعت کند. ویلیام بلام در کتاب کشور جهان سومی، فهرستی از ۲۳ کشور ارائه می‌دهد که ایالات متحده در این کشورها «انتخابات را منحرف ساخته» و با فرایندی دموکراتیک در تضمین نتیجه مطلوب مداخله کرده است: ۱۹۴۸- دهه هفتاد ایتالیا، دهه ۱۹۵۰- لبنان، ۱۹۵۵- اندونزی، ۱۹۵۵- ویتنام، ۱۹۵۳-۶۴ گینه، ۱۹۵۸- نپال، ۱۹۷۴-۵ استرالیا، ۱۹۷۶- جامائیکا، ۱۹۸۴-۸۹ پاناما، ۱۹۸۴-۱۹۹۰- نیکاراگوئه، ۱۹۸۷-۸ هائیتی، ۱۹۹۱-۲ بلغارستان، ۱۹۹۶- روسیه، ۱۹۹۶- مغولستان، ۱۹۹۸

۳- دولت امریکا خودش را پیوسته در معرض تهدید "کشورهای جهان سوم" و "عاملان غیردولتی" می‌بیند؛ پس "تهدید روسیه"، "تهدید چین"، "تهدید کوبا"، "تهدید محور شرارت" و "تهدید تروریست" وجود دارد. هر چند، از نظر نظامی ایالات متحده قدرتمندترین کشور تاریخ است، و حتی اگر تمام کشورهای دیگر جهان تمام منابع نظامی خود را روی هم بگذارند قادر نخواهند بود تا تهدیدی واقعی برای ایالات متحده باشند. ارتش بسیار بزرگ ایالات متحده بیش از ۲/۵ برابر بزرگ‌تر از مجموع ارتش‌های ۹ کشور دشمن بالقوه او است: روسیه، چین، ایران، کره شمالی، عراق، لیبی، سوریه، سودان، کوبا. هیچ معادلی در جهان در برابر تمرکز قدرت نیروی رزمی هواپیما دریایی او وجود ندارد: گروه رزمی توان هسته‌ای که مثلاً ناو هواپیمابر ایالات متحده را تشکیل می‌دهد عرشه ناو هواپیمابری به طول یک کیلومتر و روبنای بیست طبقه دارد، و قدرت نظامی متمرکز در یک گروه ناوی نسبت به توسعه یافته‌ترین کشورها می‌تواند از پس تمام نیروهای مسلحشان برآید. این کشور ۱۲ حامل این چینی دارد؛ غیر از ناو رونالد ریگان که در حال توسعه است. در حالی که قدرت‌های اروپایی هزینه دفاع را پس از فروپاشی دیوار برلین کاهش داده‌اند، چین هزینه دفاع را محدود می‌سازد و بودجه ارتش روسیه برداشته می‌شود، بودجه ایالات متحده از ۲۶۰ میلیارد دلار در اواسط دهه ۱۹۹۰ به ۳۲۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ افزایش می‌یابد. این رقم تا ۴۰۰ میلیارد دلار نیز خواهد رسید، نصف هزینه نظامی کل جهان. و این کشوری دموکراتیک است که ادعای تنفر از دولتی بزرگ را دارد! امریکا هنوز احساس تهدید می‌کند، تا اندازه‌ای که بر نظامی کردن جو زمین اصرار دارد. برنامه جنگ ستارگان ایالات متحده با هدف "کنترل جو زمین"، "سلطه بر جو زمین" و "برتری در جو زمین"، گسترش سیستم‌های موشک ضدبالستیک مبتنی بر فضا، زمین و دریا و انواع سیستم‌های مداری را در ذهن دارد که می‌توانند به اهداف زمینی اصابت کنند.

۴- سیاست خارجی ایالات متحده ضمانت‌های اجرایی را به کشورهایی که به دنبال تسلیحات هسته‌ای هستند، تحمیل کرده است. تحریم‌های خرنده‌ای را به پاکستان و هندوستان برای توسعه این تسلیحات تحمیل کرد. کره شمالی را به دلیل دارا بودن زرادخانه هسته‌ای عاصی کرده است. هرچند، بزرگترین ذخیره تسلیحات هسته‌ای جهان را دارا است و تنها کشور جهان است که تاکنون از تسلیحات اتمی در جنگ استفاده کرده است (در هیروشیما و ناگازاکی)، سایر کشورها را وادار به امضا و تصویب پیمان منع کامل آزمایش هسته‌ای می‌کند، هر چند خودش از امضا امتناع کرده است. به علاوه، از انکار استفاده از اولین ضربه تسلیحات هسته‌ای یا حتی تهدید نسبت به امتناع از کاربرد این تسلیحات در برابر کشورهای فاقد توان هسته‌ای سر باز زده است. حتی تمایز پذیرفته شده بین تسلیحات هسته‌ای و غیر هسته‌ای را از بین برده است و استفاده از تسلیحات هسته‌ای در برابر اهدافی که توانایی مقاومت در برابر جنگ افزارهای معمولی را دارند، مانند پناهگاه‌های زیرزمینی، پیش بینی می‌کند. علاوه بر این، آماده استفاده از تسلیحات هسته‌ای برای اهداف غیر هسته‌ای مانند «عاملان غیر کشوری» یعنی گروه‌های تروریست با جنگ افزارهای شیمیایی و بیولوژیکی است. در حالی که سایر کشورها را وادار به کنار گذاشتن طرح‌های هسته‌ای می‌سازد، توسعه و طراحی "ریز تسلیحات هسته‌ای" و از سرگیری مجدد آزمایشات هسته‌ای را هم چنان ادامه می‌دهد. بدتر این که: با پیشنهاد این که انواع جدید کلاهک‌های پیشرفته واقعا "آسیب‌های مشابه را کاهش می‌دهند" بی‌شرمانه به دنبال ادعای زمینه اخلاقی است؛ به عبارت

دیگر، تسلیحات هسته ای کوچک می‌توانند شهروندان کمتری را نسبت به جنگ افزارهای معمولی از بین ببرند، ادعایی که هر چیزی را که درباره این تسلیحات می‌دانیم به مبارزه می‌طلبد. ایالات متحده طرح‌های محتمل الوقوعی برای ذخایر هسته‌ای هفت کشور دارد؛ روسیه، چین، عراق، کره شمالی، ایران، لیبی و سوریه. در تمام این مدت، سیاست داخلی اش سیاست "تضمین امنیت منفی" باقی می‌ماند که بدین وسیله واشنگتن را ملزم به عدم استفاده از تسلیحات هسته ای در برابر جنگ افزارهای غیر هسته ای کرده است، مگر در صورت حمله به امریکا یا متحدانش.

۵- دولت امریکا تحریم‌هایی را به کشورهای تحمیل می‌کند که ذخایر جنگ افزارهای بیولوژیکی یا شیمیایی را توسعه داده یا حفظ می‌کنند، از جمله عراق که نخستین بار توسط امریکا زرادخانه اش تامین شد. هرچند، ایالات متحده بزرگترین ذخیره آبله، سیاه زخم و سایر تسلیحات بیولوژیکی جهان را در اختیار دارد، هم چنان در حال آزمایش عوامل بیماری زای تسلیحات جدید است. این کشور ۳۰ هزار تن تسلیحات شیمیایی دارد. و از حمایت ابتکار عمل سازمان ملل که توسعه تسلیحات شیمیایی و بیولوژیکی را منع می‌کند و از موافقت با هر نوع سنجش برای تقویت یافتن پیمان تسلیحات بیولوژیکی سر باز زده است.

۶- دولت ایالات متحده می‌گوید که شهروندان را نمی‌کشد، و "بمب‌های هوشمندش" تنها برای اهداف نظامی هستند. هر چند در نقش سیاست گذار جهان، زیر ساختارهای غیر نظامی را هدف می‌گیرد: تسهیلات گندزدایی آب، نیروگاه‌های برق، سدها، سیستم‌های کنترل سیل، آبیاری، ذخیره آب، ایستگاه‌های گاز، مراکز تحقیقات پزشکی، کارخانه‌های غذای کودک، تسهیلات فاضلاب ها، پل ها، تسهیلات حمل و نقل، کارخانجات پتروشیمی، کارخانه‌های کود شیمیایی، کارخانه‌های خودرو سازی نیز بیمارستانها، مدارس، ساختمان‌های صلیب سرخ، مناطق مسکونی، سفارتخانه‌ها و حتی دایره اخبار خارجی در جنگ افغانستان. طی یک عملیات جنگی مهم که بیش از ده سال به طول انجامید -جنگ ویتنام- سه کشور را بمباران کرد (ویتنام شمالی، کامبوج و لائوس)، حداقل سه میلیون شهروند را کشت. یک دهه قبل تر، کره شمالی را چنان بمباران کرد که هدف کم آورد. در پایان جنگ خلیج (فارس)، نیرنگش را ارتقا داد؛ اینکه کشوری می‌تواند تنها با تعداد اندکی تلفات، بمباران شود و سپس کشته شدگان در تصاویر تلویزیونی از ما دور نگاه داشته شدند.

به گونه ای ایلات متحده بر تمام امپراتوری‌های قبلی، از قبیل امپراتوری‌های بریتانیا و فرانسه، اسپانیا و پرتغال، با قدرتی بی رحم و نفاقی محل تفوق یافته لذا تنفر از امریکا بسیار فراتر از اهانت به قدرت‌های امپراتوری تاریخی است. این خشم از آرژانتین تا زئیر نسبت به امریکا مبتنی بر این باور است؛ در حالی که سیاست خارجه اش درخواست و مطالبه "سازگاری و هماهنگی" از دیگران دارد، خودش از سازگاری و هماهنگی بسیار دور است؛ در حالی که دموکراسی و تنوع را به بقیه جهان می‌فروشد، در حقیقت عمیقا در رفتارش غیر دموکراتیک و نسبت به هر کشوری که با اعمالش مخالف باشد یا مسیر دیگری غیر از مسیر منتخب واشنگتن ارائه دهد بسیار بی گذشت است.

آمریکا و استانداردهای دوگانه

آمیت چادهوری رمان نویس و منتقد هندی، حکومت‌های مختلف آمریکا را با نخست وزیر سابق هند خانم

ایندیرا گاندی مقایسه کرد:

آمریکا پیشگام بزرگ و متکی به خود دموکراسی در جهان مدرن است اما در عمل هرگاه دموکراسی در جلوی راه منافعش قرار گرفته با آن به عنوان مزاحم و بازدارنده برخورد کرده است. آمریکا اکنون جنگ را به واسطه خواست مردم توجیه می‌کند، اما خواست مردم فلسطین بسیار کمتر از سنگ‌های فلسطینیان معنی داشته است. آمریکا برای ریشه کن کردن کمونیسم در افغانستان، یک گروه بنیادگرای مذهبی را ایجاد، مسلح و تجهیز کرد. برای سال‌ها، سیاست خارجی آمریکا همانند سیاست داخلی گاندی صرفاً بر اساس گسترش حوزه نفوذ خود تنظیم شده است. تنها عموم مردم آمریکا می‌توانند سیاست نابجای آمریکا را در فشار قرار داده و تغییر دهند: اما منبع اصلی اطلاعات مردم آمریکا درباره سیاست خارجی کشورشان هالیوود و تصویر ترور و ترس از خیر و شر است. (ص ۵۹)

هارولد پینتر فیلمنامه نویس و بازیگر معروف حتی از این هم فراتر رفت. او نوشت «آمریکا درحالی که لباس مبدل نیروی خیر جهانی را به تن کرده است، مداخله ای با ثبات، نظام مند، ظالمانه و درمان گرانه در قدرت جهانی دارد» آمریکا «نسبت به حقوق بین الملل متکبر، بی تفاوت و بی توجه است، هم اعتنایی به سازمان ملل ندارد و هم در آن دخالت نابجا می‌کند: این، دولتی است که می‌توان آن را خطرناک‌ترین قدرتی دانست که جهان به خود دیده است، دولتی نابکار، اما در عین حال دولت نابکاری که از قدرتی اقتصادی و ارتشی بسیار بزرگ برخوردار است» اما همین یک آمریکا برای جهان کافی است. اکنون «انقلابی عمیق و نفرت از تجلی قدرت آمریکا و سرمایه داری جهانی به وجود آمده که در سراسر جهان در حال رشد است و به نوبه خود به قدرتی سهمگین تبدیل خواهد شد» (ص ۶۰)

سه دلیل متعارف تنفر از آمریکا: حمایت از اسرائیل؛ حمایت از دیکتاتورهای منطقه‌ای و مداخلات نظامی در کشورهای در حال توسعه

به هر جهت، هیچ کس واقعا نمی‌خواهد از مردم آمریکا بیزار باشد. آنچه اکثر مردم دنیا از آن بیزارند، آمریکا است؛ یک شخصیت سیاسی مبتنی بر: خشونت اقتدارگرا، استانداردهای دوگانه و منافع شخصی خودمحور و یک تازه به دوران رسیده که خود را برابر با تمام دنیا می‌داند. در حقیقت دلایل واضح بسیاری برای تنفر از آمریکا وجود دارد. سه دلیل متعارف آن عبارتند از: حمایت آمریکا از اسرائیل، که این مسئله سبب شده تا بسیاری در دنیای عرب، اسرائیل را به عنوان مستعمره آمریکا که از لحاظ تسلیحات و سرمایه به وسیله آن کشور حمایت می‌شود، مفروض دارند. دلیل دوم حمایت آمریکا از رژیم‌های اقتدارگرایی همچون: مصر، عربستان سعودی و الجزایر و دلیل سوم، مداخله نظامی آمریکا در کشورهای در حال توسعه است. کاملاً مشخص است که موارد فوق الذکر برای نفرت از آمریکا محسوب می‌شود.

دلایل عمیق‌تر تنفر جهانی از آمریکا

به علاوه، موارد دیگری نیز وجود دارد که به همان اندازه که نفرت برانگیزند، دوست داشتنی نیز هستند؛ مثلاً فرهنگ محبوب آمریکایی از فیلم‌های هالیوودی گرفته تا موسیقی پاپ، به یک میزان برانگیزنده عشق و نفرت

بوده، گویی که هر دو احساس، بخش‌های تفکیک ناپذیر یک کل هستند. لذا آمریکا، غالبا به طور هم زمان اغواکننده و ترساننده است. برای درک دامنه و شدت نفرت از آمریکا، باید فراتر از دلایل واضح و آشکار، دلایل دیگر را نیز مورد بررسی قرار داد. بیزاری از آمریکا صرفا منحصر به گروه‌های خاص مثلا مسلمانان، بنیادگرایان یا روشنفکران چپ‌گرای اروپایی نیست. اگر چه به سختی می‌توان عمومیتی را در دنیای پست مدرن بر شمرد، ولی بیزاری از آمریکا تا آن اندازه عمومیت دارد که بتوان آن را یک احساس جهانی قلمداد کرد. مسئله نفرت از آمریکا، موضوعی است که بنیادگرایان را با لیبرال‌ها، عرب‌ها را با مردم امریکای لاتین، آسیا را با اروپا و کاناداییان را با بقیه جهان متحد می‌سازد. چنین پدیده جهان شمولی باید منطق نهفته ای داشته باشد. نفرت از آمریکا ابعاد عمیق‌تری دارد. نفرت از آمریکا در ضعف تحمیل شده به سایر جوامع و فرهنگ‌ها نهفته است که نمی‌گذارد آن‌ها به عنوان موجودی‌هایی کامل و آزاد عمل کرده و آن‌گونه که دلشان می‌خواهد زندگی کنند. محدودیت فرهنگ‌ها صرفا به حوزه مسائل سیاسی محدود نشده و قلمروی ذهنی گسترده‌تری را شامل می‌شود:

نفاق آمریکایی و استفاده‌های مکرر از استانداردهای دوگانه

دلیل دیگر برای احساسات ضد امریکایی، دلیل هستی شناختی یعنی مرتبط با ماهیت اولیه هستی هست. این مسئله مجددا ما را به بحث‌های مرتبط به خدا بر می‌گرداند. بحث‌های هستی شناختی در مورد هستی خدا منصوب به سنت آنسلم چیزی مشابه این مطلب است: “خداوند کاملترین موجود است. بودن بسیار کامل‌تر از نبودن است؛ بنابراین خدا وجود دارد“. البته این گونه استدلال، دور منطقی است. بحث‌های هستی شناختی این گونه نتیجه‌گیری می‌کنند که مفاهیم معین به صورت‌های مشخصی با یکدیگر مرتبط هستند. خداوند و شیطان به عنوان متضادهای یکدیگر در ارتباط هستند. بنابراین اگر شیطان وجود دارد، پس باید خدا نیز وجود داشته باشد. آمریکا نیز از طریق چنین منطق دوری و هستی شناختی با جهان در ارتباط است: چون تروریست‌ها شیطان هستند، آمریکا خوب و شریف است. محور شرارت تلویحا در برابر آمریکا و متحدانش که محور خوبی هستند، قرار می‌گیرد و این مسئله را نمی‌توان صرفا، یک مخالفت دوگانه مفروض داشت: عنصر هستی شناختی، ماهیت هستی آمریکا، آمریکا را به تنها خوب و تنها شریف، مبدل می‌سازد. بدین ترتیب، زیاد دور از انتظار نیست که شما خود را برگزیده خداوند و تاریخ مفروض بداری. چقدر ما از رهبران امریکایی، زمانی که مدعی می‌شوند که خداوند با آن‌ها است یا تاریخ آن‌ها را به کنش فراخوانده است، منزجر می‌شویم. اما، خود را خوب تلقی کردن و سپس اعمال شیطانی انجام دادن، نفاق و ریاکاری را به مردم می‌نمایاند. بروس تن استاد گروه طراحی شهری و منطقه ای دانشگاه تنیس خاطر نشان می‌سازد: “مردم سرتاسر جهان مرتبا این سوال را مطرح می‌سازند که چرا ایالات متحده خواستار چیزی است که خود کاملا برخلاف آن عمل می‌کند. چرا آمریکا به دنبال تحمیل استانداردهایی است که آن‌ها را در مورد خود کاربردی نمی‌داند. چگونه آمریکا می‌تواند خود را منبع خوبی تلقی نماید، در حالی که فقیران را از حقوق و نیازهای اساسی مانند آب و غذا محروم می‌سازد. مردم صحرای سفلی که به دلیل ایدز با مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند، متعجب هستند که چگونه آمریکا می‌تواند ابررایانه و بمب رادارگریز بسازد، ولی نمی‌تواند با تهیه AZT و سایر داروها به آن‌ها یاری رساند. مردمی که در جنگ‌های استوایی یا در حاشیه آن زندگی می‌کنند، نمی‌توانند بفهمند که چرا

امریکا، از آن‌ها به دلیل نحوه استفاده از منابع حیاتی انتقاد می‌کند، در حالی که خود امریکا، محیط زیستش را تخریب کرده و تولید گازهای گلخانه‌ای از جمله دی‌اکسید کربن را افزایش می‌دهد. اروپاییان نمی‌توانند درک کنند که چرا امریکا از طرح جهانی حفاظت از محیط زیست، معاهدات بین‌المللی زمین‌های یا اقدامات مقتضی برای کنترل تسلیحات بیولوژیک و هسته‌ای حمایت نمی‌کند. برای اروپاییان این سوال وجود دارد که چرا امریکا به فروش گوشت و غلات آلوده به استروئید و نتایج منفی حاصل از اصلاح نژادی به اروپاییان پافشاری می‌کند. روسیه و کشورهای اروپای شرقی نمی‌توانند درک کنند که چرا امریکا مصمم به تحمیل مناسباتی اقتصادی به آن‌ها است که سبب ایجاد بی‌عدالتی در ابتدایی‌ترین معیارهای بشری می‌شود. کاناداییان از تاثیر فرهنگ امریکایی بر جامعه شان اظهار تاسف می‌کنند“

در خود جامعه امریکا نیز عناصری از نفاق وجود دارد. دادگاه ا.جی. سیمپسون دروغ نهادینه شده‌ای را برای جهانیان برجسته ساخت که شکل دهنده به مبانی قانون دادگاه‌های امریکایی است. دادگاه مزبور، هم چنین، توجه جهانیان را به این مسئله معطوف داشت که بسیاری از امریکاییان رنگین پوست نسبت به دولت خود خشمگین بوده و نسبت به عدالت موجود در سیستم حقوقی ایالات متحده قویا تردید دارند. دادگاه استیضاح کلینتون، وجود نفاق در طبقه حاکم سیاسی را به نمایش گذاشت. سیاستمداران محافظه کاری که بسیاری از خود آن‌ها مرتکب سوءاستفاده جنسی بودند، هیچ‌گونه عذاب وجدانی از تلاش برای ترور سیاسی نداشتند. فاجعه انتخابات فلوریدا نفاق امریکا در خصوص دموکراسی را برجسته ساخت: عدم محاسبه تک‌تک آرای اشخاص تنها زمانی که در دموکراسی‌های نوپای کشورهای در حال توسعه اتفاق بیفتد، گناهی غیر قابل بخشش است. تمام مردم جهان به خوبی فهمیدند که دیوان عالی ایالات متحده به دلیلی غیر از شمارش تمام آرا، در خصوص نتیجه انتخابات تصمیم‌گیری کرد.

مردم سراسر جهان مرتب می‌پرسند: چرا مردم امریکا که از پیشرفته‌ترین سیستم آموزشی و موسسات تعلیمی برخوردار هستند، تا حد بسیاری زیادی نسبت به امور جهان بی‌خبرند. امریکاییان نام رهبران سایر کشورها حتی کشورهای متحد آن‌ها در غرب را نیز نمی‌دانند. آن‌ها از محل جغرافیایی سایر کشورها بی‌خبر و از تاریخ جهان بی‌اطلاع هستند. علاوه بر بی‌اطلاعی، ظاهراً آن‌ها اصلاً اهمیتی برای این مسائل قائل نیستند. آنچه برای آن‌ها حائز اهمیت است: خودروهایشان، خانه‌های دوشان، فرار از پرداخت مالیات و بنزین ارزان است. اما چرا آن‌ها نسبت به سایر دنیا بی‌تفاوت هستند. چرا امریکاییان مودیان به نسبت به دیگران سوءظن داشته و تا این حد نسبت به نیازها، خواسته‌ها و آرزوهای مردم سایر نقاط جهان بی‌تفاوت هستند چرا.

البته نه امریکا، نه دستگاه سیاسی آن و حتی بسیاری از مردم امریکا این سوال‌ها را نمی‌شنوند. ایالات متحده ممکت است یک جامعه باز باشد، ولی در عین حال دایره بسته‌ای است که نگرانی‌ها و صداهای خارج نمی‌تواند از دیوارهای تسخیرناپذیر هستی شناختی آن به درون نفوذ نماید. دیگرانی که از منظر هستی‌شناختی خوب فرض نمی‌شوند، می‌توانند به مردم خوب، بی‌گناه، شریف و برگزیده خدا و تاریخ چه بگویند. و اگر اصلاً امریکا به آن‌ها توجهی نداشته باشد، آیا چیز دیگری به جزء این اظهار نظر مسلم وجود دارد که: هر چه برای امریکا خوب است، ضرورتاً برای دیگران نیز خوب است. جای تعجب نیست اگر امریکاییان دائماً خود را با پرچم که سمبل خوبی هستی‌شناختی آن‌ها است، می‌پوشانند. از آنجا که پرچم بیانگر همه خوبی‌ها است، از منظر

امریکاییان باید از تمام جوانب مورد تکریم و تمجید قرار گیرد. ولی از دید سایر مردم دنیا، آن پرچم صرفاً به عنوان یک قطعه پاجه است که به دور عقاید خیالی و توهمی امریکاییان در مورد معصومیت و خوبی شان پیچیده شده و در سلفون سرمایه داری امریکایی بسته بندی شده است. رسانه‌های گروهی ایالات متحده، دورویی امریکایی را در سطح جهانی منعکس می‌کنند و این یک طرح برای دور باطل نفرت محسوب می‌شود. نفرت سبب ایجاد نفرت می‌شود: پیش فرض‌های هستی‌شناختی در مورد خوبی سبب ترویج نفرت برخاسته از هستی‌شناختی شده و این مسئله نتیجه غیر قابل اجتناب آن را به همراه دارد.

۱۵۰ و تو در چهار سال!

بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده پیش‌تاز تاسیس سازمان ملل و ابتکارات این سازمان نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان نهادی برای پیشبرد «دموکراسی» و «آزادی» مطابق با مدل غربی و به مثابه ارزشی جهانی بود. در سراسر تاریخ سازمان ملل، ایالات متحده پیوسته تمامی قطعنامه‌ها و اعلامیه‌هایی را که اولویت‌ها یا منافع اقتصادی خودش را تامین نمی‌کرده، و تو کرده است. ویلیام بوگ می‌نویسد: «واشنگتن با نظمی قابل توجه خود را تنها و گاه به همراه یک یا دو کشور دیگر در مقابل قطعنامه‌های مجمع عمومی که با هدف پیشبرد حقوق بشر، صلح، خلع سلاح هسته‌ای، عدالت اقتصادی، نبرد علیه آپارتاید آفریقای جنوبی و بی‌قانونی اسرائیل و دیگر موارد مترقیانه تدوین می‌شوند، می‌یابد» بلوم ۱۵۰ مورد را عنوان می‌کند که از ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ ایالات متحده به تنهایی قطعنامه‌های سازمان ملل را و تو کرده است.

نمونه‌هایی از رفتارهای ضد بشری دولت آمریکا

ایالات متحده مدام با ابتکارات مهم حقوق بشری سازمان ملل، مخالفت کرده است. ایالات متحده یکی از دو کشوری است - دیگری عراق است - که کنوانسیون برجسته ۱۹۸۹ سازمان ملل در رابطه با حقوق کودک را تصویب نکرده است. همچنین آرای مثبت خویش به دو معاهده منع کاربرد مین‌های زمینی و نیز تاسیس دادگاه کیفری بین‌المللی را پس گرفت. مطابق با گزارش کمیته سازمان ملل علیه شکنجه که بر اعمال اعضای کنوانسیون نظارت می‌کند، ایالات متحده پیوسته کنوانسیون جهانی منع شکنجه را نقض کرده است: به عنوان نمونه گرین برتس همواره زندانیان را در ویتنام به هنگام بازجویی شکنجه می‌کرده است. سیا مکرراً، کسانی را که به عضویت سازمان‌های مهاجرتی شوروی در اروپای غربی در می‌آمدند مورد شکنجه قرار می‌داد. ایالات متحده ساواک، سرویس مخفی بدنام شاه ایران را آموزش می‌داد. همچنین با بهره‌گیری از تکنیک‌ها و تکنولوژی‌های شکنجه به آموزش و تجهیز سرویس‌های اطلاعاتی بولیوی، اروگوئه، برزیل و اسرائیل می‌پرداخت. همان‌طور که بلوم اشاره کرده است ایالات متحده در ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ به تنهایی با اعلامیه‌ای که برخورداری از آموزش، کار، مراقبت‌های بهداشتی، تغذیه مناسب و توسعه ملی را بخشی از حقوق بشر می‌دانست مخالفت کرد. چنین به نظر می‌رسد که حتی پس از گذشت ۱۳ سال رویکردهای رسمی ایالات متحده ملایم‌تر نشده است. در سال ۱۹۹۶ ایالات متحده در اجلاس جهانی غذا که با حمایت سازمان ملل برگزار شده بود با بندی از بیانیه سران که ناظر بر «حق هر کس در دسترسی به غذای سالم و مقوی» است، مخالفت کرد. ایالات متحده

اصرار می‌ورزید که «حق دسترسی به غذا را به رسمیت نمی‌شناسد. در مقابل، واشنگتن فقط از تجارت آزاد پشتیبانی کرده است.

به طور کلی، ایالات متحده از اشخاصی [حقوقی] نظیر برنامه توسعه ملل متحد، سازمان آموزشی، فرهنگی و علمی سازمان ملل متحد (یونسکو) و کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل بهره‌اندکی می‌برد. اما نهادی که آمریکا کنترل کامل آن را به دست دارد سازمان تجارت جهانی است. در واقع می‌توان گفت سازمان تجارت جهانی مهمترین ابزار برای حفظ «نوامپریالیسم» آمریکایی است.

انحصارهای رسانه‌ای غول‌های بزرگ رسانه‌ای دنیا

غول‌های رسانه‌ای دنیا در خدمت امپریالیسم آمریکا

آمریکا به ندرت باقی ملت‌ها را چیزی جز مهاجم می‌بیند یا می‌شنود. همان‌طور که جیم دیتور، استاد علوم سیاسی دانشگاه هاوایی و آینده‌نگر مشهور خاطرنشان می‌سازد: «طرد بقیه جهان از جلوی دید آمریکایی‌ها یکی از آزاردهنده‌ترین واقعیات در جامعه آمریکا است. ایالات متحده حتی به رغم برخورداری از سیستم رسانه‌ای غول‌پیکری که با تکنولوژی‌های به روز و کارآمد فعالیت می‌کند چونان جامعه‌ای بسته به روی اطلاعات، واقعیت‌ها و عقاید سایر نقاط جهان عمل می‌کند. جای تعجب نیست که آمریکایی‌ها به عنوان تمام جهان محسوب می‌شوند در حالی که از رشد احساس تنفر نسبت به ایالات متحده در باقی ملت‌ها ناآگاه هستند.»

رسانه‌های آمریکایی بخشی از این بدنامی هستند. به استثناء دو گروه روزنامه‌های بین‌المللی و اخبار خارجی که فقدان آن‌ها به چشم می‌خورد، تلویزیون تنها رسانه‌ای است که شهروندان بیش از دیگر وسایل ارتباط جمعی از آن استفاده می‌کنند. عملکرد بیرون از مرزهای بین‌المللی تنها برای گزارش مصیبت‌ها و جنگ‌های هدایت شده آمریکایی برنامه‌ریزی شده است. انواع صداها، مخالف و معاند از آن رو سانسور می‌شوند که بتوان رسانه‌ای آرام و تک‌فرهنگی طراحی کرد که مصرف‌گرایی، تجارت و منافع دولت و نخبگان قدرت را تأمین کند و انبوه مردم را نیز نطیع و سرگرم سازد. این عملکرد تنها نتیجه «بازار آزاد»ی نیست که به عنوان قانن طبیعی عمل می‌کند، بلکه محصول سیاست حکومتی آگاهانه است.

از زمان ریاست جمهوری ریگان، ایالات متحده به مرور دست از تنظیم صنعت رسانه‌ای خود برداشت و حمله به آیین‌نامه‌های بین‌المللی را وجهه همت خویش قرار داد که پیامد طبیعی آن تجمع قدرت رسانه‌های جهانی در دستان کمتری بود. در سال ۱۹۸۳ وقتی بن‌باگدیکیان انحصار رسانه‌ای را منتشر کرد مالکیت رسانه‌ای در دستان ۵۰ شرکت فراملیتی متمرکز بود. در سال ۲۰۰۲ تنها ۹ شرکت فراملیتی بر رسانه‌های آمریکایی و نیز جهانی تسلط داشتند: ای.او.ال تایم وارنر، دیزنی، برتلشمان، ویاکام، نیوز کورپوریشن، تی‌سی‌آی، ژنرال الکتریک (مالک ان.بی.سی)، سونی (مالک کلمبیایتری استار پیکچرز و منافع عظیم ضبط) و سیگرم (مالک یونیورسال فیلم و منافع مربوط به موزیک). بنابراین یک ابرصنعت جهانی هم چیز را به صورت مجازی تهیه می‌کند و مردم ایالات متحده آن را روی صفحه نمایش و از طریق امواج هوایی و در کتاب و اینترنت می‌بینند و می‌شنوند.

این غول‌های رسانه ای مانند یک لابی قدرتمند در سه سطح ملی، منطقه ای و جهانی عمل می‌کنند. آن‌ها تنها در واشنگتن سالانه بالغ بر ۱۲۵ میلیون دلار در مقابل محدودیت‌های مالکیت هزینه می‌کنند. این رسانه‌ها نه تنها در {تنظیم} قوانین و آیین‌نامه‌های بین‌المللی دخالت جدی دارند بلکه نقش مهمی در صورت دادن و هدایت آیین‌نامه‌های بین‌المللی دارند. به عنوان مثال در سال ۲۰۰۰ شرکت‌های رسانه ای بزرگ تمام تلاش‌ها را به سمت توسعه تجارت با چین سوق دادند و در برابر کسانی که از بابت آزادی بیان و نشریات آزاد ابراز نگرانی می‌کردند دست به هجمه تبلیغاتی زدند. پیشتر آن‌ها از اهرم‌های ایالات متحده برای باز کردن بازارهای هندی روی تلویزیون ماهواره ای نیز استفاده کردند. به تعبیر مارک کریسپین مایر در کتاب ملت بزرگترین تهدید این کارتل رسانه ای برای ایالات متحده «تبلیغات است، حال چه از نوع تجاری و چه از نوع سیاسی». تحت تسلط ای.اوال. تایم وارنر، ژنرال الکتریک ویاکام و دیگر کمپانی‌های رسانه ای «خبر، به استثنائاتی، نسخه دیگری از سرگرمی است که کارتل بی‌وقفه آن را داد و ستد می‌کند». میلر می‌نویسد این تأسیسات در نهایت دشمن رفاه و آسایش مردم هستند. در حالی که ما نیاز داریم حقیقت را درباره این قبیل شرکت‌ها بدانیم منفعت آنها اغلب در جلوگیری از انتشار حقایق است (مثل کارهای مبلغانشان). در حالی که پول و زمان زیادی برای فهمیدن حقیقت باید هزینه کرد، شرکت‌های اصلی ترجیح می‌دهند هزینه‌های مورد نیاز روزنامه نگاری را قطع کرده و بیشتر داستان‌های مستهجنی را می‌پسندند که بتوانند ساعت‌های متمادی به وراجی بپردازند (تا پیش از ۱۱ سپتامبر مونیکا بود. پس از آن سووایور و چاندرا لوی، در حالی که پس از آن روز مهلک ما سیاه زخم داشته ایم که مبنای فیلم‌هایی بود که به سفارش پنتاگون ساخته می‌شدند) بر این‌ها باید افزود که مخاطبان مورد پسند کارتل، آن طیف از جمعیت هستند که شیفته تبلیغات اند که این به معنی طرد کامل طبقه کارگر و فقرا است. در حالی که مطبوعات باید ما را در برابر کسانی که از قوای حکومتی سوءاستفاده می‌کنند مورد حمایت قرار دهند، تولید محصول برای پنتاگون و کاخ سفید را که از افشای خطاها و جرایم خود جلوگیری می‌کنند، ترجیح می‌دهند. رؤسای بزرگ رسانه‌ها خواهان الطاف بزرگ از سوی حکومت هستند اما گزارشگران از خطر تهدید همین منافع خبری در هراس اند. به دلیل این ادب و نزاکت (و البته اضطراب رایج در جهان) پوشش دولتی ایالات متحده اندکی سالم‌تر از خبرپراکنی‌های محلی در ریاض است.

رسانه‌ها اگر به منفعت عمومی اختصاص می‌داشتند {بیان} عملکرد ضعیف سیا، اف بی آی، اف آ و سی دی سی را مورد بازجویی و تفحص قرار می‌دادند تا اینکه این آژانس‌ها {عملکرد} خود را در راستای حمایت از ما ارتقا دهند، اما تیم ای خبری (درست مثل کنگره) حتی زحمت سر کشیدن به این وادی را به خودشان نداده اند. به همین قیاس، وقتی پای منفعت عمومی در میان است، رسانه‌ها باید تمام تهدیدهای جاری که امنیت ما را هدف می‌گیرند، گزارش دهند از جمله کلینیک‌هایی که سقط جنین غیرقانونی انجام می‌دهند ولی در عمل دست به نوعی تروریسم زیستی (بیوتروریسم) می‌زنند؛ اما روزنامه نگاران تلویزیونی به این دست امور بی‌علاقه و بی‌میل هستند... بنابراین رسانه‌ها باید اموری مثل هجوم دولت به آزادی‌های مدنی از قبیل بازداشت جمعی، نقض حریم خصوصی، نظارت افزایش یافته، تعلیق امتیاز وکیل - موکل، تشویق به جاسوسی، هشدار در مورد ابزار مخالفت، تصاویر سانسور شده، روزنامه‌های عمومی توقیف شده، بازدیدهای سرزده سرویس مخفی و غیره را برجسته کنند نه اینکه خود وارد این دست بازی‌ها شوند. رسانه‌ها نباید طوطی وار صحبت‌های پنتاگون را درباره جنگ‌های معاصر انتقال دهند. به دلیل این چنین گزارش‌های خوش‌نمایی و در غفلت از افکار عمومی

در آن سوی مرزها - که واقعاً درباره ما چه فکری می‌کنند - آن‌ها ما را عشرت طلب و خودرأی می‌خوانند. چیزهای زیادی درباره این سوءاستفاده‌ها و از این قبیل مصیبت‌ها به خصوص در ارتباط با جمهوری خواهان وجود دارد؛ ارتباطی که بین بوش و خانواده بن لدن درباره حقه‌های مستمر در فلوریدا وجود دارد که رسانه‌ها خواستار فهماندن آن‌ها به مردم هستند البته اگر نسبت به منافع عمومی بی‌میل نباشند.

به طور خلاصه به نظر می‌رسد فعالیت بخش‌های خبری رسانه‌های گروهی علیه منافع عمومی و به سود شرکت‌های مادر، مبلغان آن‌ها و دولت بوش است. چنین وضعیتی کاملاً برخلاف {منافع} ایالات متحده است. تنها هدف مطبوعات کمک به ما در اداره کردن حکومت است نه عکس آن. ما در مقام شهروندان یک دموکراسی حق داریم و باید از آنچه که در «وطنمان» یا در جهان فراخ‌تر رخ می‌دهد، آگاه باشیم. بدون این آگاهی ما نمی‌توانیم امنیت داشته باشیم یا آزاد زندگی کنیم.

چنین سیستم رسانه‌ای فوق‌العاده متمرکز و کنترل شده‌ای را به سختی می‌توان «مطبوعات آزاد» نامید. به گفته فیلیت نایتلی، نویسنده و خبرنگار معروف جنگ در شاخصی برای سانسور، یک روزنامه آزاد مباحث پس از ۱۱ سپتامبر را به «سوءاستفاده، تحریک، حملات شخصی، اتهام فتنه‌انگیزی و رعب و وحشت توسط مفسران و روشنفکران یا همین مردمی که ما خواهان شنیدن صدایشان هستیم و به محاق رفته‌اند تقلیل نخواهد داد». یک روزنامه آزاد بنا به تعبیر رابرت مکنزی، به صورت غیر انتقادی به بازتولید و نشر کثافت کاری‌های پنتاگون برای کسانی که «از نابرابری موجود و حفظ وضع موجود بهره‌مند می‌شوند» نخواهد پرداخت. رسانه آمریکایی در وهله اول مخاطب آمریکایی را در جهل نسبت به وضعیت دیگر نقاط جهان نگه می‌دارد؛ این رسانه بیشتر علاقمند به تولید مصرف‌کنندگان شاد است نه افراد آگاه و مطلع یا شهروندان آزاداندیشی که دولتشان را به دلیل سیاست خارجی اش تخطئه کنند. این رسانه نقش خود را عمدتاً از طریق سانسور و جانب‌داری‌های زیرکانه اجرا می‌کند. ابر-سوداگرایی علیه فعالیت سیاسی، ارزش‌های شهروندی و نیز فعالیت‌های ضد بازاری، جانب‌داری ضمنی می‌کند و تمایل دارد مصرف‌گرایی، نابرابری طبقاتی و به اصطلاح «فردگرایی» را طبیعی و نیکو جلوه دهد. به گفته مکنزی نبوغ رسانه‌ای آمریکا «این است که سانسورهای آن واضح و آشکار نیست. جرج اورول نیز در مقدمه منتشر نشده کتاب مزرعه حیوانات می‌گوید: سانسور در جوامع آزاد نسبت به کشورهای دیکتاتوری خیلی ماهرانه و تمام و کمال انجام می‌شود چون عقاید منفور مسکوت باقی می‌مانند و واقعیات ناجور محبوس می‌شوند بدون آنکه هیچ نیازی به تحریم رسمی داشته باشند».

بیشتر آمریکایی‌ها اطمینان دارند که از مطبوعات آزاد برخوردار هستند و ایالات متحده سعی در پیشرفت آزادی و حقوق بشر در جهان دارد و نیز ثروت ایالات متحده حاصل تجارت آزاد است. همچنین معتقد هستند که شیوه زندگی آمریکایی بهترین روش زندگی ابداع شده در تاریخ بشریت است. بنابراین عشق و آرزوی هرکسی این است که آمریکایی باشد. و در عبارت معروف لینکلن آمده است که «ایالات متحده بالاترین و بهترین امید بشریت به شمار می‌رود» و اگر دیگر ملت‌های جهان غیر از این درباره ایالات متحده فکر کنند به فرض؛ اینکه ایالات متحده نماد ترس و نفرت است، شوکه کننده خواهد بود.

خفقان ابرامپریالیستی، علت ناتوانی آمریکایی‌ها در درک فرهنگ سایر ملل

زمانی که سایر نقاط جهان زیر بار دستاوردهای فرهنگ آمریکا خاموش می‌شوند، آمریکایی‌ها خود را در برابر فرهنگ‌های غیرآمریکایی کاملاً محفوظ می‌دانند. این یکی از دلایلی است که چرا بسیاری از مردم آمریکا نمی‌توانند اعماق خشم برآمده آن‌ها را تصور کنند. با استناد به یادداشت‌های ورتیم: به نظر می‌رسد آن‌ها قادر به تصور زندگی خود در هر پوششی به غیر از آنچه خودشان در دام آن گرفتارند، نیستند و چگونه می‌توانند این‌گونه باشند وقتی که چشم انداز فرهنگی شان سراسر یکنواخت است. کاملاً غیرطبیعی است از کسی که منحصرأ به استفاده محدود از رسانه‌های آمریکایی روی آورده، انتظار داشت که بخواهد پویایی فرهنگ عرب را درک کند یا ستایش لازم را از مبارزه برای بقا در روستاهای آفریقایی داشته باشد. ما در اینجا با شکست جمیع تصورات آمریکایی رو به رو هستیم، که حداقل برخی از ریشه‌های آن نارسایی خفیف صنایع تولید فرهنگی ایالات متحده را ندارد و باز گذاشتن راه را برای هر فرد خارجی رد می‌کند. به طور خلاصه، آمریکایی‌ها خود قربانی شده‌اند و گرفتار خفقان فرهنگ ابر - امپریالیستی آمریکا هستند. بدین ترتیب سوالی که مطرح می‌شود این است که اگر اکثریت آمریکایی‌ها از قابلیت‌ها و امکانات دیگر فرهنگ‌ها بی‌اطلاع باشند، آیا خود را به این دلیل از رواج بیش از حد ابر - امپریالیسم فرهنگ مخصوص خود مبری می‌دانند؟ از بی‌گناهی ایالات متحده چطور؟ آیا شهروندان آمریکایی کاملاً بدون حس زندگی از ویروس اچ‌آی‌وی قابل سرزنش‌تر هستند؟ آیا می‌توان شهروندان آمریکایی بی‌اطلاع از بیوتروریسم فرهنگ خود را معذور داشت؟ ناآگاهی در این مورد عمدی به نظر می‌رسد. همانطور که مارگت ورتیم اشاره می‌کند: «این طور به نظر می‌رسد که تعداد کمی از آمریکایی‌ها به داشتن اطلاعات در رابطه با گزینه‌های فرهنگ‌های دیگر علاقه نشان می‌دهند؛ تعداد بسیار کمی آماده‌تعامل با انتخاب‌ها و روش‌های زندگی مردمان دیگر هستند. در سرزمین آزاد، آیینی که پررنگ شده بیان می‌کند که قدرت استقلال بیش از اندازه این است که تنها یک نفر مجاز به انجام هر کاری است و آن راه ما است.»

با رهبری جهانی سازی آمریکا خسارات زیادی به فرهنگ‌های جهان وارد شده است. ضامن آرامش شهروندان آمریکایی برای حفظ چیزی که ما می‌توانیم آن را تنوع زیستی فرهنگی بنامیم. شهروندان آمریکایی نمی‌توانند بیش از این، از بار مسئولیت و حفظ تمامیت اخلاقی برای فرار از وظیفه خود برای مشارکت در حفظ تنوع زیستی واقعی شانه خالی کنند. نتیجه ادامه این گریز تنها افزایش میزان تنفر از خارج از کشور و بازتاب متقابل آن در داخل است.

دلایل نفرت مسلمانان از آمریکا

این گزارش به یکی از مهمترین دلایل نفرت مسلمانان از دولت ایالات متحده آمریکا می‌پردازد که از یک سو به حمایت بی‌قید و شرط از رژیم صهیونیستی می‌پردازد و از سوی دیگر در قالب‌های مختلف (خصوصاً در تولیدات هنری و رسانه‌ای) اسلام ستیزی را در میان مخاطبین خود ترویج می‌نماید. گفتنی است در این زمینه نیز یادداشت‌های تکمیلی فراوانی وجود دارد و این گزارش، تنها خلاصه‌ای از دیدگاه‌های نویسنده در کتاب «چرا مردم از آمریکا متنفرند» می‌باشد:

یک دلیل نفرت مردم از آمریکا

رابرت فیسک خبرنگار پیش کسوت بریتانیا در خاورمیانه می‌گوید پس از سلسله سخنرانی‌هایی در سال ۲۰۰۲ در آمریکا با عنوان «۱۱ سپتامبر: بپرسید چه کسی آن را انجام داد اما به خاطر خدا نپرسید چرا!» یک افسر بازنشسته نیروی دریایی ایالات متحده که تجربیات شخصی خود از جنگ خاورمیانه در سال ۱۹۷۳ را تعریف می‌کرد به من گفت: «زمانی که هواپیماها و تانک‌های کشورمان را در تلویزیون دیدم که برای حمله به فلسطینی‌ها استفاده می‌شدند توانستم بفهمم که چرا مردم از آمریکا متنفرند!»

استاندارهای دوگانه

کریس توئزینگ سردبیر بسیار محترم میدل ایست ریپورت، بگومگوی خودش را با خدمتکاری که حوالی کانال سوئز ملاقات کرده بود، توصیف می‌کند. کریس می‌نویسد: «وقتی در کافه او چای می‌نوشیدم یک صندلی آورد که با هم گپی بزنی؛ چیزی از گفتگوی دلپذیر ما نمی‌گذشت که او در چشم‌های من نگریست و گفت: حالا می‌خواهم یک سوال صریح از تو بپرسم، چرا آمریکایی‌ها از ما متنفر هستند؟ وقتی او در حال توضیح منظور خود بود و من هم همین کار را می‌کردم چند نظر راجع به اینکه چرا دیگران از ما متنفر هستند ارائه کردیم. تعدادی از قطعنامه‌های سازمان ملل آشکارا اشغال کرانه غربی، نوار غزه و اورشلیم غربی توسط اسرائیل را به عنوان عملی غیرقانونی شناخته‌اند. با این وجود هنوز اسرائیل ۴۰ درصد از تمام کمک‌های خارجی ایالات متحده را - بیش از مجموع کمک‌های خارجی سالانه ایالات متحده با بیش از ۳/۵ میلیارد دلار سالانه در سال‌های اخیر - حدود ۵۰۰ دلار برای هر شهروند اسرائیلی دریافت می‌کند. (به طور متوسط در پایان هر سال مصری ۶۵۶ دلار درآمد دارد) اسرائیل تمام این کمک‌ها را برای ساختن شهرک‌های جدید در اراضی فلسطینی و خرید هواپیما و بالگردهای جنگی ساخت آمریکا، صرف می‌کند. مستخدم پرسید: چرا آمریکایی‌ها از اسرائیل حمایت می‌کنند در حالی که اسرائیل عرب‌ها را سرکوب می‌کند؟ او ادامه داد که: شواهد آشکار نشان می‌دهند که تحریم اقتصادی تحت رهبری آمریکا علیه عراق، شهروندان عراقی را در زحمت انداخت در حالی که به سختی رژیم صدام را تحت تاثیر قرار می‌داد. یک بررسی یونیسف که نظرات او را تأیید می‌کرد، حاکی از آن بود که اگر تحریم‌ها نبودند ۵۰۰ هزار کودک زیر ۵ سال می‌توانستند امروز زنده باشند. مستخدم مخالفتش را ابراز داشت که مطمئناً کودکان عراقی دشمنان صلح و امنیت جهانی نبودند، هرچند یک دیکتاتور وحشی بر آنها حکومت می‌کرد.

ایالت متحده تمديد تحریم‌ها علیه عراق را اعلام کرد زیرا صدام حسین قطعنامه‌های سازمان ملل را زیر پا می‌گذاشت ولی آمریکا با اسرائیل همراه ماند وقتی اسرائیل قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل را (که در آن خواهان خروج نیروهای اسرائیلی از سرزمین‌های اشغالی جنگ ۱۹۶۷ بود) بیش از سی سال زیر پا گذاشته بود. عرب‌ها و مسلمانان از این مسائل و دیگر سیاست‌های آمریکا آزرده هستند. تنها منطقی که آن جوان مصری می‌توانست ببیند، این بود که آمریکا جنگ جهان گستره را علیه اسلام دنبال می‌کند که در آن قربانیان عموماً مسلمانان هستند.

سنت جدلی گزارش علیه اسلام با جان اهل دمشق (متوفی به سال ۷۴۸ میلادی) شروع شد که این دین را تهدیدی علیه مذهب، وحشی، شیطانی، شهوانی و متروک، متعصب و غیر قابل انعطاف معرفی می‌کرد که بر تمام هنجارهای زندگی مسیحی تحمیل شده است. جان اهل دمشق از اساس «اسلام را فریبی مذهبی جلوه داد که از ابتدا برای تسهیل تجاوز و حمله و شهوت منشعب شده» و بدین ترتیب کوشید با نمایاندن آن به صورت چیزی که نمی‌توانست باشد جلوی هر گونه شناخت واقعی از این دین را بگیرد. نورمن دانیل در فصل دوم کتابش با عنوان «قهرمانان و اعراب مسلمان» این رویکرد را «جهل عالمانه» توصیف می‌کند که به صورت استراتژیک برای اهداف تبلیغاتی به کار گرفته شده بود. کلیشه‌های خام جان دمشقی تأثیری بلند مدت بر تولیدات (محصولات) آموزشی و فرهنگی غرب داشت. دانیل می‌گوید: «واکنش مسیحیان صدر به اسلام درست شبیه به این چیزی است که تا این اواخر ادامه داشته است. سنتی که دامه دار بوده و هنوز زنده است.» این سنت را امروزه با عنوان شرق شناسی می‌شناسیم که به اسلام هراسی تعبیر می‌شود: «ترس و دشمنی نامعقول با اسلام و مسلمانان». دانیل توضیح می‌دهد که رمان سلمان رشدی با عنوان «آیات شیطانی» (۱۹۸۸) یک مثال معاصر در این زمینه است «شیوه‌های امروزی تغییر کرده است اما موضوع دائمی است».

ادوارد سعید نویسنده مطالعه کلاسیک شرق شناسی (۱۹۷۸) است که نشان داده است چگونه تصویر اصلی مسلمانان به عنوان جنگ طلبان، قاتلان بی رحم، فسادکاران، راحت طلبان ضعیف و مردمی که تحت قوانین طبیعی زندگی می‌کنند، در ادبیات غرب توسعه یافته و این تصویر در برابر تغییر مقاومت می‌کند و فرض اصلی همیشه این بوده است که شکست مسلمانان به عنوان مردم و جوامع، ریشه در عقاید آنها داشته است.

این موضوع فقط مختص شرق شناسی نیست. برای قرن‌ها دانشمندان، آفریقایی‌ها را به عنوان یک نژاد پست تر، بردگان ذاتی، چوب برها و افراد تشنه آب می‌پنداشتند. این تعصبی نسبت به نهادهای غیرمعارف به وجود می‌آورد - مانند برده داری در ایالات جنوبی آمریکا که با کلماتی زیبا لاپوشانی می‌شد - برده داری با علم و جستجوی علمی ساختار بندی شده در آناتومی، بیولوژی و نهایتاً ژنتیک، حمایت می‌شد. نتایج سیاسی و اجتماعی این نگرش‌ها هنوز هم باعث مشکلاتی در روابط نژادی بین سیاه و سفید در آمریکا است.

اسلام ستیزی جناح راست در آمریکا

زبان جناح راست، همانگونه که کارینا رولینز، دبیر نشریه امریکن اینترپرایز نشان می‌دهد، خصمانه و مصالحه ناپذیر است. او می‌نویسد «فرهنگ اسلامی ذاتاً ضدغرب و پر از نفرت است «هیچ مدرکی وجود ندارد که اثبات کند مسلمانانی که در آمریکا زندگی می‌کنند ضرورتاً میهن پرستانی بزرگ هستند» این گفته پزیدنت بوش که «اسلام دشمن ما نیست» هرچند هم با نیت خوبی گفته شده باشد باز «ارزیابی ای بی اساس است» «اسلام دینی امپریالیستی است» و امروز این «دشمن تازه نفس در دروازه تمدن ایستاده است» دان فدر، ستون نویس و سرمقاله نویس بوستون هرالد معتقد است تروریسم نه یک «انحراف» بلکه «عملاً یک هنجار» در فرهنگ اسلامی است:

از قرن هفتم که اسلام از شبه جزیره عربستان گسترش یافت تا قرن ۱۷ اسلام با شمشیر از پیرنیز (نام کوهستانی بین فرانسه و اسپانیا) تا فیلیپین پیش رفت. این جریان تنها در دروازه وین متوقف شد. از افول امپراطوری عثمانی تا دهه ۱۹۷۰ اسلام عقب رفت و امروز سرشار از نفت، جمعیت مازاد، مهاجرت و برخاستن از بنیادگرایی است. اسلام در حال گسترش دوباره است و به جای مردان وحشی اسب سوار، بیرق‌های آن توسط پارتیزان‌ها، تروریست‌ها، حکومت‌های دینی و حاکمان مستبد حمل می‌شود.

تمامی نظرات و موضع‌گیری‌های جناح راست به گونه‌ای نسبتاً منظم در مقاله‌ای طولانی به قلم ویکتور داویس هانسون گردآوری شده است. او نوشت «آنها از ما متنفر هستند زیرا فرهنگ آنها عقب مانده و فاسد است» و زیرا «آنها از نسبت به قدرت و پرستیژ ما حسادت می‌کنند.»

تصویر «خشونت فردی و جمعی» به مثابه راه مشروع حفظ تمدن غرب

در تاریخ امریکا، اسطوره و واقعیت، خشونت فردی و جمعی، دولت را خلق کردند. عدم توانایی در فراهم نمودن عدالت و امنیت و ابزار موثر قانون بودن، دولت را به راهی می‌برد که به منابع خشونت گروهی و فردی جهت اطمینان از صیانت نفس مردم، مشروعیت می‌بخشد، بدین روش، ایشان می‌توانند دولت - ملت را به عنوان شکلی از واقعیت جامه عمل بپوشانند. سرنوشت آشکار ماموریت امریکا با خشونت نیست، بلکه دیدگاهی مبتنی بر ضرورت ذاتی، اجتناب ناپذیر و پایدار خشونت برای حفظ تمدن است. غرب اسطوره‌ای را می‌گستراند که در آن شر، لجوج است و تنها می‌باید ریشه کن شود، چنین عدالتی، نهایتاً، با ریختن خون اقامه می‌شود و آزادی در راستای واکنش مسلحانه، مستقر می‌گردد. بنابراین خشونت، مسیر امن و مشروعیت بخش پایان تضاد است.

اگر متوسل شدن به خشونت بخش اصلی و ضروری باطن امریکا محسوب شود، پس شدت تجسم خشونت در قالب یک فرایند ارتباطی امری ضروری می‌نماید. لوئیس لایهام ویراستار مجله هارپر اظهار می‌کند که در تابستان سال ۱۹۶۵ مک نامارا وزیر دفاع دولت امریکا از بمباران هوایی شهر سایگون در ویتنام که نهایتاً منجر به کشته شدن بیش از دو میلیون نفر انسان شد، به عنوان ابزاری برای ارتباط و تعامل دفاع کرد. بدین معنا بمب‌ها به عنوان ابزاری استعاری برای تفهیم پیروزی غیر قابل اجتناب امریکا بر ویتنام شمالی محسوب می‌شد که ویتنامی‌ها باید آن را درک می‌کردند و البته درک معنا و مفهوم اصلی آن بمب‌هایی که هواپیمای امریکایی روی اهداف نظامی و غیر نظامی ریختند به مراتب مهمتر از درک توان تاکتیکی امریکا است. آری این فرض نه چندان منحصر به فرد محصول و دستاورد جامعه‌ای است که می‌خواهد خودش را در قالب و چارچوب خشونت بیان کند. آنچه واقعیت داشت آن تصاویری از جنگ بود که بر پرده‌های نمایش ظاهر می‌شد و آنچه که واقعیت نداشت وجود درد، رنج و عذاب، مرگ و تحریف بود.

آمریکا نه تنها ملتی است که در آن، خشونت تصادفی، یک واقعه جاری و روزمره است بلکه احتمال کشته شدن به وسیله یک سارق مسلح تنها به خاطر چند دلار یا یک ساعت مچی یک ترس جاری برای تمامی شهروندان است و این که توسط فردی از خودرو، پیاده و مورد حمله و دستبرد قرار گیرد. همچنین امریکا کشوری است که در آن نوجوانان خشمگین و ناراضی با خود تفنگشان را به مدرسه برده و دیگران را به قتل

می‌رسانند، و نیز امریکا مکانی است که کشتار جمعی در آن برای انسان‌های افسرده، ناراضی و برآشفته امری عادی و پیش افتاده محسوب می‌شود. خشونت ذاتا به عنوان جزء جدایی ناپذیر از فضای سیاسی امریکا تبدیل شده است. زمانی که امریکا ملتی متکثر و متشکل از دو فرهنگ لیبرال و محافظه کار شد، برقراری ارتباط از طریق مباحثه سیاسی عملا غیر ممکن شد زیرا اختلافات در یک فضای محدود جمهوری خواهی و دموکراتیک اتفاق می‌افتد و بر این اساس امریکا کشوری می‌شود که سیاست بمباران خوشه ای از آن استحصال می‌شود. همچنین بسیاری از افرادی که شدیداً از حق حیات جنین‌های متولد نشده دفاع می‌کنند می‌توانند به بمباران و تخریب کلینیکی که عمل سقط جنین در آن صورت می‌گرفت یا به قتل پزشکی که عمل سقط جنین را انجام می‌دهد، حکم دهند. برای لایه‌های این شاخصی است که ابعاد واقعی مسئله و مشکل جاری امریکا را به تصویر می‌کشد. منافع همگانی مشترک به معنای تقسیم جهان بر اساس تفکر ما و کناره گیری از دیگران به شکلی وسیع و گسترده است. ما نیازی به دیدن و صحبت کردن با کسی که با ما موافق و همگام نیست نداریم و هر کس که به ما نزدیک است می‌توان آن را خطرناک و هرکسی که از ما دور است آن را خوشبخت و خوب بنامیم. اگر امریکا کشوری است که امکان بحث، گفتگو، مذاکره، توافق یا کشمکش و سروکله زدن بر سر مسائل مختلف با مردم آن وجود ندارد پس چگونه می‌تواند این امید وجود داشته باشد که آنان بتوانند گوش شنوا و ذهنی باز را برای مردم دنیا فراهم آورند. این مسئله بسیاری از مردم اروپا در باره امریکاییان است. این عاملی است که بسیاری از مردم اروپا خصوصا کسانی را که تفکرات و گرایش‌های چپ دارند به استفاده از الفاظ تند و زننده در باره امریکاییان وادار می‌کند.

گردن کلفتی آمریکا در برابر ملت‌ها

رفتار ایالات متحده در برابر دیگر ملت‌ها مانند یک نوجوان گردن کلفت است که بیش از حد رشد کرده و دائماً در برابر پذیرش این محدودیت‌ها ابراز خشم و انزجار می‌کند و درک نمی‌کند که رفتارش ممکن است چه عواقبی برای زندگی دیگران داشته باشد. اگر سیاست‌های اقتصادی یک کشور را قبول نداشته باشد با استفاده از WTO و IMF آن را خرد می‌کند. اگر این کارش نتیجه نداد، دست به اعمال تحریم می‌زند یا به راحتی اقداماتی را به منظور براندازی رهبران‌شان مانند (ایران، شیلی، گوآتمالا) ترتیب می‌دهد. کشورهای اقتدارگرایی که رهبران ستمگر و بی‌رحمی دارند که حقوق بشر را نقض می‌کنند، در صورتی که سیاست‌های اقتصادی درستی در پیش بگیرند دوست و متحد نامیده خواهند شد (عربستان، فلیپین، السالوادور). مشکل آن است که رفتار ایالات متحده و پافشاری بر آزادی برای تحقق منویاتش، تنها به این ختم نمی‌شود که محدودیت‌های جدی بر آزادی دیگران برای انتخاب شیوه زندگی مورد نظرشان اعمال کند، واقع مطلب آن است که از اساس حیاتشان را در معرض تهدید قرار می‌دهد. در واقع، جای تعجب نیست که ایالات متحده در برابر جهان غیراروپایی یعنی فقیرترین، ضعیف‌ترین و بدبخت‌ترین‌ها اعلام جنگ کند.

خودسری دولت در جنگ افروزی

بسیج برای جنگ علیه عراق، ایالات متحده را به دو بخش تقسیم کرد و بزرگترین تظاهرات‌های ضدجنگ

جهان را رقم زد و با همه اینها، آمریکا تصمیم خود را برای شروع جنگ تغییر نداد و اعلام کرد اگر لازم باشد به تنهایی اقدام خواهد کرد. این کشور به نصایح کشورهای هم پیمان خود گوش نداد در حالی که حکومت‌های این کشورها صادقانه خواست ملت‌های خود را بیان می‌کردند.

خواست آمریکا مبنی بر دنبال کردن جنگ، سوالات بی شماری را درباره چگونگی رابطه این کشور با دیگر کشورها به دنبال داشت. به نظر می‌رسید که افغانستان از دست طالبان خارج شده باشد اما هیچ آمار رسمی ای درباره تعداد کشته شدگان و زخمی‌های غیرنظامی برای رسیدن به این هدف امنیتی وجود نداشت. مردم افغانستان شاهد تداوم آشوب‌هایی شدند که قبل از طالبان وجود داشت. پس از آنها نیز دوره حاکمیت دموکراسی تحت سرپرستی ابرقدرت فرا نرسید بلکه صرفاً فرماندهان نظامی بر کشور حاکم شدند. به جز کابل، بیشتر مناطق کشور همچنان فاقد امنیت لازم برای هرگونه تلاش معنادار برای بازسازی هستند و مشکلات زیادی برای کمک رسانی به مناطق روستایی وجود دارد.

در عراق پایان جنگ به سرعت اعلام شد اما تا زمان انتشار این کتاب، عراق هنوز رنگ صلح و امنیت را به خود ندیده است و در خلا قدرتی که ایجاد شده، آشوب و بی نظمی همچنان وجود دارد. به نظر می‌رسد که برنامه‌های آمریکا برای بازسازی عراق بیشتر برای تامین منافع اقتصادی و استراتژیک آمریکا طراحی شده تا اینکه برای تامین حق عراقی‌ها در تعیین سرنوشت خود نوشته شده باشد. قراردادهای پیمانکاری که بدون برگزاری مناقصه با شرکت‌های بزرگ آمریکایی بسته شد - بسیاری از این شرکت‌ها پیوندهای بسیار نزدیکی با دولت بوش دارند - نشان داد که آمریکا نقش تعیین کننده ای در خصوصی سازی اقتصاد عراق دارد.

این خلاصه، تیتراژ بیش از ۱۵۰ مداخله نظامی آمریکا در کشورهای مختلف دنیا در طول یکصد سال گذشته را نشان می‌دهد.

کسانی که خودشان را به هر دلیلی قربانیان سیاست‌ها و قدرت آمریکا می‌دانند، کسانی هستند که نفرت واقعی را دارند و این مردم نه تنها شامل یک میلیارد نفر [مسلمانان] هستند بلکه شامل بیشتر مردم کره زمین می‌شود که ادعا دارند برنامه‌های تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول (و از این رو آمریکا) دلیل گرسنه خوابیدن هر شب آنها است یا تمام کسانی که در آسیا و آفریقا انگشت اتهام به سوی شرکت‌های چندملیتی آمریکایی برای غارت منابع طبیعی آنها از گونه‌های ژنتیک حیوانی تا داروهای سنتی مرسوم و جافتاده دراز می‌کنند؛ و یا کسانی که درست و غلط خودشان را قربانیان دخالت‌های آمریکا در آمریکای لاتین می‌دانند. و همچنین فرانسویان که احساس می‌کنند فرهنگ آنها در معرض تهدید نیروی غیرقابل توقف جهانی شدن است که توسط آمریکا هدایت می‌شود؛ و ژاپنی‌ها و کره جنوبی‌ها که احساس می‌کنند وقت آن رسیده که به آمریکا «نه» بگویند. آشکارا مردمی که دلیلی برای نفرت از آمریکا دارند یا می‌توانند اینطور فرض شوند، گستره وسیعی را شامل می‌شوند. ما باید بسیاری از منابع نفرت را هم در جوامع غربی و هم جوامع غیرغربی پیدا کنیم.

آمریکا به طور متوالی هم از طریق نظامی و هم به طور مخفی، تقریباً در همه کشورهای آمریکای لاتین دخالت کرده است: بولیوی، برزیل، کوبا، دومینیکن، اکوادور، السالوادور، گواتمالا، هائیتی، هندوراس، جامائیکا، مکزیک، پاناما، پرو، سورینام و اروگوئه. در ظاهر این مداخلات برای دفاع از دموکراسی، حقوق بشر و آزادی بود اما تا حدی آنها همیشه منجر به تامین بازارهایی برای آمریکا می‌شدند. این مداخلات با حمایت و روی قدرت آوردن افرادی که بیش از همه دموکراسی، حقوق بشر و آزادی را زیر پا می‌گذاشتند همراه بود. کسانی که بهای تامین منافع حیاتی آمریکا را می‌دادند افراد عادی و شهروندان بی‌گناه این کشورها بودند که کشته و مجروح و زندانی می‌شدند و در ساختارهای اقتصادی غیرلیبرال به ارث رسیده از استعمار اسپانیا باقی می‌ماندند که باعث تداوم فقر جانکاه و تمام نتایج ناشی از فقدان فرصت‌های برابر می‌شد.

بلافاصله پس از تراژدی ۱۱ سپتامبر، گراسمان فعال صلح طلب آمریکایی فهرستی از «یک قرن مداخلات نظامی آمریکا از ووندی تا افغانستان» را منتشر کرد که بر اساس گزارش‌های کنگره و کتابخانه مرکز تحقیقات کنگره بود. لیست نشان می‌دهد که آمریکا به طور متوسط در هر سال ۱/۱۵ مداخله داشته است. این رقم به ۱/۲۹ طی سال‌های جنگ سرد افزایش می‌یابد. پس از فروپاشی دیوار برلین مداخلات تقریباً به دو مداخله در هر سال افزایش یافت. پس هرچه ابرامپریالیسم آمریکا گسترش می‌یابد مداخلاتش نیز برای حفظ منافعش افزایش می‌یابد.

▪ داکوتای جنوبی، ۱۸۹۰

ارتش: ۳۰۰ هندی لاکوتایی در ووندی قتل عام شدند

▪ آرژانتین، ۱۸۹۰

ارتش: منافع بوینس آیرس مورد حمایت قرار گرفت

▪ شیلی، ۱۸۹۱

نیروی دریایی ارتش به شورشیان ناسیونالیست حمله برد

▪ هائیتی، ۱۸۹۱

با دخالت ارتش، شورش کارگران سیاه پوست در جزیره ناواسا - مورد ادعای ایالات متحده - با شکست مواجه شد.

▪ آیداهو، ۱۸۹۲

ارتش اعتصاب معدنچیان معدن نقره را سرکوب کرد.

▪ هاوایی، ۱۸۹۳

با دخالت نیروی دریایی ارتش، پادشاهی خودمختار سرنگون و ضمیمه شد

▪ نیکاراگوئه، ۱۸۹۴

اشغال یک ماهه ی بلوفیلدز توسط ارتش

▪ چین، ۱۹۸۴

نیروی دریایی ارتش: تفنگداران دریایی وارد جنگ چین - ژاپن شدند.

▪ کره، ۱۸۹۴

ارتش: تفنگداران دریایی در طول جنگ در سئول نگه داشته شدند.

▪ پاناما، ۱۸۹۵

نیروی دریایی ارتش: تفنگداران دریایی در ایالت کلمبیا به خشکی آمدند.

▪ نیکاراگوئه، ۱۸۹۶

تفنگداران دریایی ارتش در بندر کورینتو به خشکی نشستند

▪ چین، ۱۹۰۰ - ۱۸۹۸

ارتش: درگیری شورشیان بوکس باز با ارتش‌های خارجی

▪ فیلیپین، ۱۹۱۰ - ۱۸۹۸

نیروی دریایی ارتش: اشغال توسط اسپانیا، ۶۰۰ هزار فیلیپینی کشته شدند.

▪ پورتوریکو، ۱۸۹۸

نیروی دریایی ارتش: اشغال توسط اسپانیا، اشغال همچنان ادامه دارد

▪ گوام، ۱۸۹۸

نیروی دریایی ارتش: اشغال شده توسط اسپانیا، هنوز هم به عنوان پایگاه به کار برده می‌شود

- **مینه سوتا، ۱۸۹۸**
ارتش: پیکارهای ارتش چیپوا در دریاچه لیچ
- **نیکاراگوئه، ۱۸۹۸**
ارتش: تفنگداران دریایی در پایگاه سن خوان دل سور به خشکی نشستند
- **ساموا، ۱۸۹۹**
ارتش: پیکارهای پیایی برای رسیدن به تاج و تخت
- **نیکاراگوئه، ۱۸۹۹**
ارتش: تفنگداران دریایی در پایگاه بلوفیلدز به خشکی نشستند.
- **آیداهو، ۱۹۰۱ - ۱۸۹۹**
ارتش: ارتش منطقه ی مین گذاری شده کوردالن را اشغال کرد
- **اوکلاهاما، ۱۹۰۱**
ارتش: ارتش با شورشیان کریک برخورد نظامی می کند.
- **پاناما، ۱۹۰۱**
نیروی دریایی ارتش: شکست از کلمبیا ۱۹۰۳، کانال زون ضمیمه شد
- **هندوراس، ۱۹۰۳**
ارتش: مداخله نیروی دریایی در انقلاب
- **جمهوری دومنیکین، ۱۹۰۳ - ۱۹۰۴**
ارتش: توجه ایالات متحده به حفاظت از منافع خود در جریان انقلاب
- **کره، ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵**
نیروها: نیروهای دریایی در جنگ روسیه - ژاپن وارد شدند
- **کوبا، ۱۹۰۶ - ۱۹۰۹**
ارتش: نیروهای دریایی در انتخابات آزاد دخالت کردند.
- **نیکاراگوئه، ۱۹۰۷**
ارتش: قیمومیت "دیپلماسی دلار" وضع شد.
- **هندوراس، ۱۹۰۷**
ارتش: نیروهای دریایی به جنگ با نیکاراگوئه وارد شدند.
- **پاناما، ۱۹۰۸**
ارتش: مداخله نیروهای دریایی در رقابت انتخاباتی

▪ نیکاراگوئه، ۱۹۱۰

ارتش: نیروهای دریایی در بلوفیلدز و کورینتو به خشکی نشستند.

▪ هندوراس، ۱۹۱۱

ارتش: محافظت ایالات متحده از منافع خود در جنگ داخلی

▪ چین، ۱۹۱۱-۱۹۴۱

نیروی دریایی ارتش: ادامه ی اشغال توسط مشعل‌های روشن

▪ کوبا، ۱۹۱۲

ارتش: حفاظت از منافع ایالات در هاوانا

▪ پاناما، ۱۹۱۲

ارتش: نیروهای دریایی در انتخابات گرمی که در جریان بود مداخله کردند

▪ نیکاراگوئه، ۱۹۱۲-۱۹۳۳

ارتش: بمبگذاری، ۲۰ سال اشغال، جنگ با چریک‌ها

▪ مکزیک، ۱۹۱۳

نیروی دریایی: آمریکایی‌ها در طول انقلاب به بیرون رانده شدند.

▪ جمهوری دومینیکن، ۱۹۱۴

نیروی دریایی: درگیری با شورشی‌ها در سرتاسر سانتو دومینگو

▪ کلورادو، ۱۹۱۴

ارتش: شکستن اعتصاب کارگران معدن توسط ارتش

▪ مکزیک، ۱۹۱۴-۱۹۱۸

نیروی دریایی ارتش: حملات پاپی علیه ناسیونالیست‌ها

▪ هائیتی، ۱۹۱۴-۱۹۳۴

ارتش: بمبگذاری، ۱۹ سال اشغال بعد از شورش‌ها

▪ جمهوری دومینیکن، ۱۹۱۶-۱۹۲۴

پایه نظام نیروی دریایی آمریکا قیام مردم "دومینیکن" را که در دریای کارائیب واقع شده سرکوب کرده و پس از تصرف کامل این کشور در ابتدای می سال فوق به مدت ۸ سال این کشور را به اشغال خود در می‌آورند.

▪ کوبا، ۱۹۱۷-۱۹۳۳

ارتش: اشغال نظامی، قیومیت اقتصادی

- جنگ جهانی اول، ۱۹۱۷-۱۹۱۸
- نیروی دریایی ارتش: غرق شدن کشتی‌ها، جنگ با المان
- روسیه، ۱۹۱۸-۲۲
- نیروی دریایی ارتش: ۵ ناوگان برای مبارزه با بلشویک‌ها به زمین نشستند.
- پاناما: ۱۹۱۸-۲۰
- ارتش: آماده باش پلیس در طول ناآرامی‌های پس از انتخابات
- یوگوسلاوی، ۱۹۱۹
- ارتش: مداخله نیروی دریایی برای کمک به ایتالیا در مقابل صرب‌ها در دالماتی
- هندوراس، ۱۹۱۹
- ارتش: به خشکی نشستن نیروی دریایی در طول مبارزات انتخاباتی
- گواتمالا، ۱۹۲۰
- ارتش: دو هفته مداخله در برابر طرفداران اتحاد
- ویرجینیای غربی، ۱۹۲۰-۲۱
- ارتش: مداخله ارتش در برابر کارگران معدن
- ترکیه، ۱۹۲۲
- ارتش: درگیری با ملی‌گرایان در ازمیر
- چین، ۱۹۲۲-۷
- نیروی دریایی ارتش: استقرار نظامی در طول شورش ملی‌گراها
- هندوراس، ۱۹۲۴-۵
- نیروها: دوبار مداخله در طول کشاکش انتخاباتی
- پاناما، ۱۹۲۵
- ارتش: سرکوب اعتصاب عمومی توسط نیروی دریایی
- چین، ۱۹۲۷-۳۴
- ارتش: نیروهای دریایی در سراسر کشور مستقر شدند
- السالوادور، ۱۹۳۲
- نیروی دریایی: کشتی‌های جنگی در طول شورش فاریبونو مارتی به این کشور ارسال شدند
- جنگ جهانی دوم، ۱۹۳۹-۴۵
- نیروی دریایی ارتش، سلاح هسته‌ای: مبارزه با آکسیز به مدت ۳ سال، اولین جنگ هسته‌ای

▪ دیترویت، ۱۹۴۳

ارتش: ارتش شورش سیاهان را سرکوب کرد

▪ دسامبر ۱۹۴۳

اوایل دسامبر این سال نیروی دریایی آلمان موفق به غرق کردن ناو آمریکایی (S/S John Harvey) در دریا می‌شود و پس از غرق شدن این ناو آشکار می‌شود که جان هاروی حامل ۱۵۰ تن گاز خردل بوده که پس از غرق شدن کشتی و انتشار این گاز ۷۵ دریانورد کشته شده و ۴۵ تن از ماهی‌ها و موجودات آبی محل غرق شدن کشتی از بین رفته و کشته شدند.

▪ آلمان، می ۱۹۴۵

نیروی هوایی آمریکا شهر "درسدن" آلمان را با وجود پیشروی روس‌ها به آن و در حالی که هیچ هدف نظامی یا پایگاه نظامی در این شهر وجود نداشت، به شدت بمباران کردند. شدت این بمباران به حدی بود که در اثر آن ۱۵۰ هزار شهروند غیرنظامی آلمانی کشته و ۶۰ درصد شهر بطور کامل تخریب شد.

▪ ژاپن، اگوست ۱۹۴۵

در ۶ اگوست ۱۹۴۵ "هری ترومن"، رئیس جمهور وقت آمریکا دستور بمباران اتمی شهر "هیروشیما"ی ژاپن را داد تا در اثر آن ۷۸/۱۵۰ نفر در عرض چند دقیقه جان خود را از دست بدهند و این جدای از صدها هزار شهروند هیروشیمایی بود که در اثر این بمب به انواع و اقسام عقب‌ماندگی‌ها دچار شدند.

▪ ژاپن، اگوست ۱۹۴۵

در ۹ اگوست ۱۹۴۵ "هری ترومن" بار دیگر دستور بمباران اتمی را صادر کرد و این بار شهر "ناکازاکی" در ژاپن بود که قربانی بمب‌های اتمی آمریکا شد. در اثر بمباران اتمی شهر ناکازاکی ۷۳۸۸۴ نفر کشته و بیش از ۶۰ هزار نفر از ساکنان این شهر مجروح شدند و تمام موجودات زنده این شهر چه حیوانات و چه جانوران و چه گیاهان به طور کامل از بین رفته و نابود شدند.

▪ عربستان، دسامبر ۱۹۴۵

در ۲۸ دسامبر ۱۹۴۵ "هری ترومن"، رئیس جمهور وقت آمریکا با تاسیس پایگاهی هوایی برای نظامیان آمریکایی در شهر "طهران" عربستان سعودی موافقت کرد، این اولین حضور نظامی آمریکایی‌ها در شبه جزیره العرب یا عربستان سعودی به شمار می‌آید.

▪ اتریش، سال ۱۹۴۶

در سال ۱۹۴۶ آمریکایی‌ها بر ۲۵۰ هزار تن گاز کشنده "تابون" در منطقه "جرجیان" اتریش دست یافتند که به جای معدوم کردن و از بین بردن این گاز آن را مخفیانه به آمریکا منتقل کردند.

▪ ایران، ۱۹۴۶

تهدید هسته‌ای: به سربازان شوروی ابلاغ شد شمال ایران را ترک کنند.

▪ **یوگوسلاوی، ۱۹۴۶**

نیروی دریایی: پاسخ شلیک به هواپیمای ایالات متحده

▪ **اوروگوئه، ۱۹۴۷**

تهدید هسته ای: بمب افکن‌ها برای نمایش قدرتشان مستقر شدند

▪ **چین، ۱۹۴۸-۹**

ارتش: تفنگداران آمریکایی پیش از پیروزی کمونیست‌ها چین را تخلیه کردند

▪ **آلمان، ۱۹۴۸**

تهدید هسته ای: محافظت بمب افکن‌های قدرتمند از خطوط حمل و نقل هوایی برلین

▪ **فیلیپین، ۱۹۴۸-۵۴**

دستور عملیات: هدایت جنگ در برابر شورشیان هوک توسط سیا

▪ **یونان، سال ۱۹۴۹**

در سال ۱۹۴۹ آمریکا با فتنه‌انگیزی در یونان جنگ داخلی این کشور را به راه انداختند که ۱۵۴ هزار نفر کشته، ۴۰ هزار نفر بازداشت و زندانی و ۶ هزار نفر به موجب احکام نظامی صادره توسط دادگاه نظامی یونان اعدام شدند.

”ماکوینگ“، سفیر وقت آمریکا در آتن اعتراف کرد که تمام اقدامات تادیبی و تکنیکی اتخاذ شده و به اجرا گذاشته شده توسط حکومت نظامی یونان طی سال‌های ۱۹۴۷ - ۱۹۴۹ توسط نظارت مستقیم و برنامه‌ریزی دقیق کاخ سفید صورت گرفته بود.

▪ **سوریه، مارس ۱۹۴۹**

در ۳ مارس ۱۹۴۹ آژانس اطلاعات و جاسوسی آمریکا (سیا) کوتایی نظامی را در سوریه و به فرماندهی ”حسنی الزعیم“ به اجرا می‌گذارد که برنامه این انقلاب تماما و کاملا در سفارت آمریکا در دمشق ریخته شده بود.

در ۱۴ اگوست ۱۹۴۹ شماری از افسران سوریه به دستور سفارت آمریکا در دمشق و در حالی که توسط این سفارت هدایت می‌شدند، اقدام به محاصره خانه ”حسنی الزعیم“ کردند که خود کودتای آمریکا را رهبری کرده بود، و پس از اینکه الزعیم حاضر نشد به دستورات آنها تن دهد، او را به قتل رساندند.

▪ **کره شمالی، ژوئیه ۱۹۵۰**

در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۰ آمریکا بر علیه کره شمالی و به سود کره جنوبی در این کشور دخالت نظامی نمود.

▪ **پورتوریکو، ۱۹۵۰**

دستور عملیات: یورش به شورش استقلال طلب در پونس

▪ کره، ۱۹۵۰-۳

نیروی دریایی ارتش، بمب گذاری، تهدیدهای هسته ای: به بن بست رسیدن جنگ ایالات متحده و کره جنوبی علیه کره شمالی و چین؛ تهدید به بمباران در ۱۹۵۰ و رویارویی با چین در ۱۹۵۳، پایگاه‌ها همچنان برقرار هستند.

▪ کوبا، مارس ۱۹۵۲

در ۱۰ مارس ۱۹۵۲ آمریکا اقدام به حمایت از ژنرال "باتیستا" کرده و او را به کودتا در کوبا تشویق کردند و پس از اینکه باتیستا قدرت را در کشور به دست گرفت، دیکتاتوری وابسته به آمریکای خود را در این کشور به اجرا گذاشت.

▪ ایران، اگوست ۱۹۵۳

در ۱۹ اگوست ۱۹۵۳ سازمان سیا کودتایی را علیه دولت "مصدق" به راه می‌اندازد که به کودتای ۲۵ مرداد در ایران معروف است. طراح و برنامه‌ریز این کودتای آمریکایی کسی نبود جز "کیم روزولت"، نوه "تئودور روزولت" که طی سال‌های ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹ میلادی ریاست جمهوری آمریکا را برعهده داشت.

▪ ویتنام، ۱۹۵۴

تهدید هسته ای: بمب در اختیار فرانسه قرار گرفت تا در مقابل محاصره آن‌ها به کار ببرد.

▪ گواتمالا، ۱۹۵۴

دستور عملیات، بمب گذاری، تهدید هسته ای: بعد از آنکه حکومت جدید زمین‌های متعلق به شرکت آمریکایی را ملی اعلام کرد، سیا اقدام به هدایت حمله مخالفان در تبعید کرد؛ بمب افکن‌ها در نیکاراگوئه مستقر شدند. در ۲۷ ژوئن ۱۹۵۴ پس از اینکه جنگنده بمب افکن‌های نیروی هوایی آمریکا اقدام به بمباران پایتخت گواتمالا و مناطق اطراف آن به واسطه جنگنده‌های "ب - ۲۶" می‌کنند، کودتایی نظامی را در این کشور انجام می‌دهند.

▪ مصر، ۱۹۵۶

تهدید هسته ای، ارتش: به شوروی گفته شد از بحران سوئز کناره گیری کند، تفنگداران دریایی خارجی‌ها را از منطقه خارج کردند.

▪ لبنان، جولای ۱۹۵۸

در ۱۵ جولای ۱۹۵۸ لبنان عملاً به واسطه ناوگان ششم نیروی دریایی آمریکا به اشغال نظامی این کشور در می‌آید تا کاخ سفید رسماً حمایت خود از "کمیل شمعون" را به دنبال انقلاب عراق که روز پیش از آن در این کشور (عراق) روی داده بود، اعلام کند.

▪ عراق، ۱۹۵۸

تهدید هسته ای: هشدار به عراق در مورد تجاوز به کویت

▪ چین، ۱۹۵۸

تهدید هسته ای: به چین اعلام شد به جزایر تایوان تعرض نکند.

▪ پاناما، ۱۹۵۸

ارتش: مواجهه با برافراشته شدن پرچم تظاهرات

▪ کوبا، آوریل ۱۹۶۱

در ۱۶ آوریل ۱۹۶۱ آمریکا تلاش می‌کند، کوبا را به واسطه تبعیدیان کوبایی و با حمایت و پشتیبانی جنگنده‌های آمریکایی و حمایت مستقیم از این شورشیان اشغال کند. این عملیات به “جنگ خلیج خوک‌ها” معروف شد و با ناکامی فضاحت‌بار آمریکا و همدستانش به پایان رسید.

▪ ویتنام، نوامبر ۱۹۶۱

در یکم نوامبر ۱۹۶۳ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا – سیا “نگو دین دیم”، نخست‌وزیر وقت ویتنام که مزدور این آمریکا به شمار می‌آمد، را به قتل رساند.

▪ آلمان، ۱۹۶۱

تهدید هسته ای: هشدار در طول بحران دیوار برلین

▪ کوبا، ۱۹۶۲

تهدید هسته ای: محاصره دریایی در زمان بحران موشکی؛ نزدیکی جنگ با اتحاد جماهیر شوروی

▪ لائوس، سال ۱۹۶۴

در سال ۱۹۶۴ آمریکا به واسطه اقدامات خصمانه مسلحانه اقداماتی را بر علیه کشور “لائوس” به اجرا گذاشت تا از حکومت هم‌پیمان و طرفدار خود حمایت و پشتیبانی کند، در این مجموعه اقدامات تجاوزکارانه ۵۰ هزار نظامی و افسر ارتش آمریکا و ۱۵۰۰ جنگنده و ۴۰ ناو آمریکایی مشارکت داشتند و مهم‌تر از آن آمریکا در این تجاوزات خود به شکلی گسترده از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرد.

▪ ویتنام: جولای ۱۹۶۴

در ۳۰ جولای ۱۹۶۴ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا – سیا عملیاتی را در خلیج “تونکین” در ویتنام به اجرا گذاشت. این عملیات بخشی از طرح و برنامه “ای ۳۴” بود تا زمینه‌ساز و توجیه‌گر دخالت آمریکا در ویتنام باشد.

در چارچوب این طرح آمریکا ۶۴ حمله و بمباران هوایی بر ۶ پایگاه نیروی دریایی ویتنام که محل نگهداری قایق‌های اژدر ارتش ویتنام به شمار می‌آمد و همچنین انبارهای نگهداری و ذخیره سوخت را به اجرا گذاشت و در راستای آن کنگره آمریکا این اختیار را به “جانسون”، رئیس‌جمهور وقت این کشور داد تا در صورت نیاز از نظامیان آمریکایی مستقر در جنوب شرقی آسیا علیه ویتنام استفاده کند و این موجب آغاز جنگ هوایی و زمینی و دریایی آمریکا علیه ویتنام شد.

▪ آوریل ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶

در ۲۸ آوریل ۱۹۶۵ آمریکا بار دیگر و به دنبال قیام مردم دومنیکن، در این کشور دخالت نظامی نمود.

▪ می ۱۹۶۵

در یکم می ۱۹۶۵ ناوها و جنگنده‌های آمریکا ۱۷۰۰ نظامی پیاده نظام ناوگان نیروی دریایی و ۲۵۰۰ نظامی ارتش آمریکا را به کشور دومنیکن منتقل کردند.

▪ اندونزی، ۱۹۶۵

دستور عملیات: صدها کشته در کودتای ارتش به کمک سازمان سیا/ در این سال سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا کودتایی نظامی به رهبری "سوهارتو" علیه "سوکارنو"، رئیس جمهور وقت اندونزی تدارک دیده و به اجرا می‌گذارد؛ سوکارنو اندونزی را ابتدا از چنگ ژاپنی‌ها و سپس هلندی‌ها رها کرده و آزاد کرده بود و به دنبال اجرای این کودتای بیش از یک میلیون شهروند اندونزیایی قربانی شدند.

▪ می ۱۹۶۵

در ۴ می ۱۹۶۵ "جانسون"، رئیس جمهور آمریکا دستور اعزام ۱۴ هزار نظامی آمریکایی برای اشغال جزیره "سان دو منجو" را بدون دلیل واضح و روشن صادر کرد.

▪ آوریل ۱۹۶۶

در ۱۲ آوریل سال ۱۹۶۶ آمریکا با وجودی که ژنرال "دوگل"، رئیس جمهور وقت فرانسه تاریخ یکم آوریل ۱۹۶۷ را به عنوان موعد نهایی مقرر شده برای خروج نظامیان آمریکایی از فرانسه اعلام کرده بود، آن را نپذیرفت و مدت حضور نظامیان آمریکایی در فرانسه را که ۲۶ هزار نفر را شامل می‌شدند، تمدید کرد.

▪ ویتنام، دسامبر ۱۹۶۶

در ۲۴ دسامبر ۱۹۶۶ نظامیان آمریکایی ۱۲۵ هزار شهروند غیرنظامی ویتنامی را قتل عام می‌کنند؛ با اینکه پیش از این ارتش آمریکا اعلام کرده بود، به مناسبت سال نو میلادی به مدت ۴۸ ساعت جنگ در ویتنام را متوقف می‌کند.

▪ گواتمالا، ۱۹۶۶

دستور عملیات: مقابله با کلاه سبزها با شورشیان

▪ دیترویت، ۱۹۶۷

ارتش: مبارزه ارتش با سیاهان، ۴۳ کشته

▪ ویتنام، سال ۱۹۶۹

در سال ۱۹۶۹ "کالبی"، نماینده وقت سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا در ویتنام شخصا و به دست خود و در راستای اجرای برنامه "وینیکس" یا "حذف فیزیکی" ماهیانه ۱۸۰۰ شهروند ویتنامی را در ویتنام جنوبی به قتل رساند تا مجموع افراد قتل عام شده به دست او به ۴۰ هزار نفر که تماما غیرنظامی بودند، برسند.

▪ کامبوج، آوریل ۱۹۷۰-۷۵

در ۲۰ آوریل ۱۹۷۰ حدود ۳۲ هزار نظامی ارتش آمریکا با حمایت و پشتیبانی ۵۰۰ جنگنده نیروی هوایی و ۴۰ ناو جنگی وابسته به یگان هفتم نیروی دریایی آمریکا کشور کامبوج را اشغال کردند. یک دهه بمباران و قحطی و هرج و مرج سیاسی بیش از دو میلیون کشته بر جای گذاشت.

▪ عمان، ۱۹۷۰

دستور عملیات: ایالات متحده تهاجم نیروی دریایی ایران را هدایت می کند.

▪ لائوس، ۱۹۷۱-۳

دستور عملیات، بمبگذاری: ایالات متحده تهاجم ویتنام جنوبی را هدایت می کند؛ بمباران سراسری حومه

▪ داکوتای جنوبی، ۱۹۷۳

دستور عملیات: فرمان ارتش ووندد نی به محاصره لاکوتا

▪ خاورمیانه، ۱۹۷۳

تهدید هسته ای: هشدار گسترده جهانی در طول جنگ جهانی

▪ شیلی، سپتامبر ۱۹۷۳

در ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا کودتایی علیه "سالوادور آلنده"، رئیس جمهور وقت شیلی به اجرا می گذارد که در نتیجه آن نه تنها آلنده کشته می شود که این کودتا اعدام ۳۰ هزار نفر و بازداشت و زندانی شدن ۱۰۰ هزار نفر را در شیلی به دنبال دارد.

▪ سپتامبر ۱۹۷۴

در ۸ سپتامبر ۱۹۷۴ "ویلیام کولب"، مدیر وقت سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا از نقش اساسی این سازمان جاسوسی جهت از پیش رو برداشتن سالوادور آلنده، رئیس جمهور وقت شیلی پرده برداشت و یادآوری کرد که دولت نیکسون طی سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۳ بیش از ۸ میلیون دلار را به فعالیت های سازمان سیا در شیلی اختصاص داده بود تا موانعی برسر راه دولت آلنده و فعالیتش در این کشور ایجاد کند.

▪ خلیج فارس، سال ۱۹۷۵

اواسط سال ۱۹۷۵ کنگره آمریکا نقشه اشغال چاه های نفت منطقه خلیج فارس را طراحی می کند که در آن بر ۴ نکته تاکید شده بود:

الف- تصرف تاسیسات نفتی.

ب- حمایت و پشتیبانی چند هفته ای یا چند ماهه یا چند ساله از این تاسیسات.

ج- ترمیم و تعمیر فوری تاسیسات و تجهیزات آسیب دیده.

د- راه اندازی تمام تاسیسات نفتی بدون کمک و حمایت صاحبان اصلی و واقعی آنها.

▪ کامبوج، ۱۹۷۵

ارتش، بمبگذاری: اسیر شدن ناو، ۲۸ کشته در سقوط بالگرد

▪ آنگولا، ۱۹۷۶-۹۲

دستور عملیات: کمک سازمان سیا به حمایت از شورشیان آفریقای جنوبی

▪ کره جنوبی، اکتبر ۱۹۷۹

در اکتبر ۱۹۷۹ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا "پاک جان وی"، رئیس جمهور وقت کره جنوبی را به قتل رساند.

▪ خلیج فارس، دسامبر ۱۹۷۹

در ۵ دسامبر ۱۹۷۹ وزارت دفاع آمریکا - پنتاگون اعلام کرد که ناو هواپیمابر "کیتی هوک" به همراه ۵ ناو جنگی دیگر آمریکایی برای حفاظت از خلیج فارس راهی این منطقه می‌شود؛ این درحالی است که پیش از این هم ناو هواپیمابر "میسوای" به همراه نیروی واکنش سریع در منطقه حضور داشتند. در مجموع بر روی عرشه دو ناو هواپیمابر کیتی هوک و میسوای ۱۳۳ جنگنده آمریکایی وجود داشت که توان رسیدن فوری به خلیج فارس را داشتند.

▪ دریای عمان، دسامبر ۱۹۷۹

در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۹ نیروی دریایی آمریکایی بزرگ‌ترین تجمع خود از زمان جنگ جهانی دوم تا سال فوق‌الذکر را در دریای عمان انجام می‌دهد و وزارت دفاع آمریکا در این باره تنها به بیان این خبر اکتفا کرد که بگوید یک کشتی تعمیر شده نیروی دریایی آمریکا به ناوگان آمریکا در دریای عمان ملحق شد.

▪ خلیج فارس، مارس ۱۹۸۰

اواخر مارس ۱۹۸۰ تعداد ناوهای آمریکا در سواحل ایران به ۳۰ ناو افزایش یافت.

▪ السالوادور، مارس ۱۹۸۰

در ۳۰ مارس ۱۹۸۰ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا "مونسینور رومیرو"، رئیس اسقف‌های کشور السالوادور را در حال ادای سخنرانی مذهبی در کلیسا ترور کرد.

▪ ایران، آوریل ۱۹۸۰

در ۲۵ آوریل ۱۹۸۰ مجموعه آمریکایی "دلتا" متشکل از نیروهای ویژه آمریکایی به بهانه آزادی گروگان‌های آمریکایی که در سفارت آمریکا در تهران بازداشت شده بودند، به خاک ایران تجاوز کردند.

این تجاوز اگرچه تحت عنوان آزادی گروگان‌ها صورت گرفت اما بسیاری از اسناد به دست آمده تاکید می‌کنند که این عملیات به منظور اجرای انقلاب دوم در ایران انجام شد، این انقلاب می‌بایست به واسطه مزدوران آمریکایی از پیش گسیل شده به ایران از جمله یاران و هواداران شاه ایران به اجرا گذاشته شود که طی انقلاب اسلامی از کشور گریخته بودند، اما با ناکامی و شکست تلخ برای آمریکایی‌ها به پایان رسید.

▪ ایران، آوریل ۱۹۸۰

در ۲۸۷ آوریل ۱۹۸۰ "جودی پاول"، سخنگوی وقت کاخ سفید اعلام کرد که جیمی کارتر، رئیس جمهور وقت آمریکا در حال بررسی امکان انجام عملیات نظامی دیگر در شهرهای ایران برای نجات گروگان‌های آمریکایی است.

▪ لیبی، می ۱۹۸۱

در می ۱۹۸۱ جنگنده‌های ناوگان ششم نیروی دریایی آمریکا در خلیج "سرت" در لیبی به دو هواپیمای اسکورت و نگهبان لیبیایی حمله و آنها را سرنگون کردند.

▪ جزایر سیسیل، نوامبر ۱۹۸۱

در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۱ سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا با مشارکت سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا (DONC) آفریقای جنوبی که توسط سیا حمایت مالی می‌شود، مزدوران خود را در قالب تیم راگبی راهی جزایر سیسیل می‌کند و این تیم در آنجا ماموریت داشت دست به کودتای نظامی بزند.

▪ السالوادور، دسامبر ۱۹۸۱

در دسامبر ۱۹۸۱ گردان جنایت پیشه "آتلاکاتل" که با سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا - سیا در ارتباط بود، اقدام به قتل عام شهروندان السالوادری به شیوه تجاوز به قربانیان و به آتش کشیدن آنها می‌کند.

▪ چاد، ژوئن ۱۹۸۲

در ۷ ژوئن ۱۹۸۲ دولت آمریکا موفق می‌شود، دست نشانده خود "حسین حبری" را پس از هزینه کردن بیش از ۱۰ میلیارد دلار و دست زدن به قتل‌عام‌ها و کشتارهای گسترده در چاد به قدرت برساند.

▪ لبنان، ژوئن ۱۹۸۲

در ۸ ژوئن ۱۹۸۲ بخشی از ناوگان ششم نیروی دریایی آمریکا به ۵۰ کیلومتری سواحل لبنان نزدیک شد تا از نیروهای اشغالگر صهیونیستی حمایت و پشتیبانی کند که روز ۵ ژوئن به لبنان حمله کرده بودند.

▪ لیبی، سال ۱۹۸۲ - ۱۹۸۳

هنگام آموزش و تمرین نیروهای واکنش سریع در سال ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ جنگنده بمب‌افکن‌های ب - ۵۲ نیروی هوایی آمریکا اقدام به بمباران بی‌دلیل مناطق مرزی لیبی کردند.

▪ گرانادا، اکتبر ۱۹۸۳

در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۳ نظامیان آمریکایی به کشور "گرانادا" حمله کردند که کوچکترین کشور جهان به شمار می‌آید. نظامیان آمریکایی با وحشی‌گری تمام به این کشور کوچک حمله و ساکنان آن را که به دفاع از کشورشان برخاسته بودند، قتل عام کردند. دستاویز آمریکا برای این حمله و این همه قتل و کشتار در معرض خطر قرار گرفتن دانشجویان آمریکایی مقیم این کشور بود.

▪ نیکاراگوئه، ۱۹۸۱-۹۰

دستور عملیات، نیروی دریایی: سیا تهاجم مخالفان در تبعید را هدایت می‌کند، کار گذاشتن مین علیه

انقلابیون/ در ۲۸ ژوئن ۱۹۸۵ مجلس نمایندگان آمریکا قانونی تصویب کرد که به موجب آن "رونالد ریگان"، رئیس جمهور وقت آمریکا اجازه دخالت نظامی در نیکاراگوا را به دست می‌آورد.

▪ **لبنان، ۱۹۸۲-۴**

نیروی دریایی، بمب گذاری، ارتش: نیروی دریایی سازمان آزادی بخش فلسطین را اخراج و نیروهای فالانژ را باز می‌گرداند، نیروی دریایی مواضع مسلمانان و سوریان را بمباران می‌کند.

▪ **هندوراس: ۱۹۸۳-۹**

ارتش: مانورها به ساخت پایگاه‌های کنار مرز کمک کردند

▪ **گرانادا: ۱۹۸۳-۴**

ارتش، بمب گذاری: چهار سال تهاجم بعد از انقلاب

▪ **ایران، ۱۹۸۴**

شلیک به دو جت ایرانی در خلیج فارس

▪ **بولیوی، ۱۹۸۶**

مساعدت ارتش به حملات در منطقه کوکائین

▪ **لیبی، مارس ۱۹۸۶**

در ۲۱ مارس ۱۹۸۶ آمریکا پنجمین دور از مانورهای نظامی تحریک‌آمیز خود مقابل سواحل لیبی را برگزار و اعلام کرد که طی برگزاری مانور یک کشتی لیبیایی را غرق و پایگاه شلیک موشک سام ۵ لیبی در نزدیکی شهر سرت را بمباران کرده و دو کشتی لیبیایی را هدف قرار داده است.

▪ **ایران، ۱۹۸۷-۸**

نیروی دریایی: مداخله ایالات متحده به نفع عراق در جنگ با ایران

▪ **پاناما، مارس ۱۹۸۸**

در ۱۵ مارس ۱۹۸۸ آمریکا یگانی از نیروی دریایی خود را برای حمایت از نهادها و موسسات آمریکایی و بیش از ۵۰ هزار آمریکایی مقیم پاناما راهی این کشور کرد.

▪ **هندوراس، مارس ۱۹۸۸**

در ۱۷ مارس ۱۹۸۸ آمریکا چهار یگان نظامی خود را که متشکل از ۳۲۰۰ نظامی آمریکایی بود، راهی هندوراس کرد. این اقدام آمریکا تنها چند ساعت پس از اعلام خبر حمله نیکاراگوا به هندوراس جامه عمل به خود پوشید.

▪ **ایران، آوریل ۱۹۸۸**

در ۱۸ آوریل ۱۹۸۸ ناوهای جنگی آمریکا دو سکوی نفتی ایران در جنوب خلیج فارس را هدف قرار داده و ۳ ناو جنگی را غرق و به دو ناوچه هم خساراتی وارد کردند.

▪ ایران، جولای ۱۹۸۸

در ۳ جولای ۱۹۸۸ یکی از ناوهای ناوگان نیروی دریایی مستقر در خلیج فارس یک فروند هواپیمای مسافربری ایرانی را هدف قرار داده و موجب کشته شدن هر ۲۹۸ مسافر این هواپیما شد.

▪ لیبی، ۱۹۸۹

جت‌های نیروی دریایی دو جت لیبیایی را سرنگون کردند

▪ فیلیپین، ۱۹۸۹

جت‌ها: پوشش هوایی به سود حکومت در برابر کودتا

▪ پاناما، ۱۹۸۹-۱۹۹۰

در ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۹ نظامیان آمریکایی کشور پاناما را به دستور "جرج بوش"، رئیس‌جمهور وقت آمریکا به اشغال خود در آوردند تا ژنرال "مانوئل نوریگا"، رهبر وقت پاناما را بازداشت و در آمریکا محاکمه کنند. در این اشغال، بیش از دو هزار نفر کشته شدند.

▪ عراق و عربستان، ژانویه تا فوریه ۱۹۹۱

از ۱۷ ژانویه تا ۲۸ فوریه ۱۹۹۱ نظامیان آمریکایی ضمن حمله نظامی به عراق و اشغال این کشور بیش از ۸/۴۳۷ واحد مسکونی و ۱۵۷ پل و خط آهن و ۱۳۰ ایستگاه اصلی و فرعی تولید برق و ۲۴۹ مهد کودک و ۱۳۹ مرکز رفاه اجتماعی و ۱۰۰ بیمارستان و مرکز بهداشتی و ۱۷۰۸ مدرسه ابتدایی را نابود کرده و از بین بردند/ استقرار ۵۴۰ هزار سرباز در عمان، قطر، بحرین، امارات، اسرائیل

▪ عراق، سال ۱۹۹۱

در سال ۱۹۹۱ جنگنده‌های آمریکا اقدام به بمباران پناهگاه "العامریه" در بغداد پایتخت عراق می‌کنند که در اثر آن ده‌ها کودک و زن و افراد سالمند به قتل می‌رسند.

▪ سومالی، ۱۹۹۲-۹۴

ارتش: نیروهای سازمان ملل در طول جنگ داخلی به رهبری ایالات متحده سومالی را اشغال کردند. حملات علیه یک جناح موگادیشو

▪ عراق، فوریه ۱۹۹۳

در ۱۷ فوریه ۱۹۹۳ روزنامه آمریکایی "نیویورک تایمز" پرده از بکاربردن بمب‌های حاوی اورانیوم علیه ملت عراق توسط جنگنده‌های آمریکایی برمی‌دارد و تاکید می‌کند که در اثر استفاده از این بمب‌ها بسیاری از کودکان عراق کشته شدند.

این روزنامه در ادامه نوشت کودکان عراقی به دلیل قرار داشتن در سن رشد و تاثیرپذیرتر بودن نسبت به دیگر گروه‌های سنی بیشترین آسیب را از استفاده از این سلاح‌ها توسط نظامیان آمریکایی دیدند.

▪ عراق، ژوئن ۱۹۹۳

در ۲۹ ژوئن ۱۹۹۳ آمریکا اقدام به موشک‌باران و بمباران هوایی عراق کرد.

▪ هائیتی، ۱۹۹۴

ارتش: اعمال محاصره علیه حکومت نظامی؛ سه سال بعد از کودتا سربازان رئیس‌جمهور آریستید را دوباره به دفترش بازگرداندند.

▪ کرواسی، ۱۹۹۵

قبل از تعرض کرواسی فرودگاه کراژینای صربستان مورد حمله قرار گرفت.

▪ عراق، سپتامبر ۱۹۹۶

در ۳ سپتامبر ۱۹۹۶ نیروهای آمریکایی اقدام به موشک‌باران بغداد، پایتخت عراق با استفاده از موشک‌های "کروز" کردند.

▪ کنگو، ۱۹۹۶-۹۷

ارتش: حضور نیروهای دریایی در اردوگاه‌های پناهندگان رواندان هوتو، در منطقه ای که انقلاب کنگو از آنجا شروع شد.

▪ عراق، سپتامبر ۱۹۹۷

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۷ دولت عراق اعلام کرد، به دلیل کمبود کمک‌های پزشکی از زمان تحریم‌های اعمال شده علیه این کشور توسط آمریکا بیش از ۱/۲ میلیون نفر در عراق جان خود را از دست دادند.

▪ سودان، ۱۹۹۸

حمله به کارخانه پزشکی با این ادعا که در این کارخانه گاز عصبی «تروریستی» تولید می‌شود.

▪ عراق، ۱۹۹۸

موشک‌ها: چهار روز حملات هوایی فشرده بعد از آنکه بازرسان ادعا کردند دولت عراق از ورود آنها ممانعت به عمل می‌آورد.

▪ افغانستان، ۱۹۹۸

حمله به اردوگاه آموزشی سیا که توسط گروه‌های بنیادگرای اسلامی مورد استفاده قرار می‌گرفت.

▪ عراق، نوامبر ۲۰۰۰

در دوم نوامبر سال ۲۰۰۰ گزارشی ارائه می‌شود که در آن فاش می‌کند که آمریکا در سال ۱۹۹۱ در بمباران عراق از بمب‌هایی حاوی اورانیوم غنی شده استفاده کرده است که موجب آلوده شدن محیط زیست این کشور به اورانیوم شده است.

▪ یوگوسلاوی، ۱۹۹۹

حمله سنگین هوایی ناتو بعد از نپذیرفتن عقب‌نشینی صرب‌ها از کوزوو

▪ مقدونیه، ۲۰۰۱

ارتش: سربازان ناتو شورشیان آلبانیایی را منتقل و خلع سلاح کردند

▪ افغانستان، ۲۰۰۱

بسیج گسترده به رهبری ایالات متحده برای حمله به طالبان و دستگیری بن لادن

▪ عراق، ۲۰۰۳

حمله گسترده به رهبری ایالات متحده برای سرنگونی صدام